



# دلیل العارفین

احمد بنده و لست

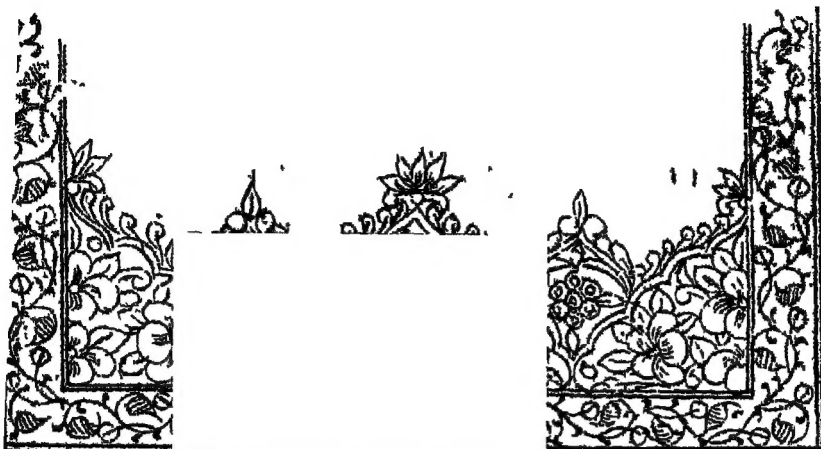
که ملفوظات ملک المشایخ سلطان ابی الساکیه بهیاج التیقین قطب الاولیا  
شهنشاه الفقرا ختم المستدین خواجہ سعید الدین والدین حسن بنجری نور اللہ قدس



جمع کرده حضرت

مقتدای العارفین بده اکامیلین سلطان الاولیا قطب الاولیا  
خواجہ قطب الدین نجیب کاکلی اوشی قدس الله تعالی متره الغیر  
برای افادہ طالبان علم لفقرون

در مطبع می منشور شد و در کان بو طبعین فریقین اجناس



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این صیغه معلوم ربانی و این فقره میانی از کلمات جان پرور ملک المثلخ سلطان الماسکین  
منهاج احقین قطب الاولیاء شمس الفقرا نعم المستدین مبین المله والدین حسن سنجر می باشد  
شعیده می آید معجم کرده شده درین مجوده که نام اوست و لیل العار فین نبشته آمد و تتم بدین  
قسم اول در فقر و صواب قسم دوم در کتوبات و تبیع قسم سوم در اوار و جز آن قسم چهارم  
سلوک و فوائد آن بوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک استخرج بی ماه حیب و ام قدر و منه ان  
قسم اول روز پنجمین مجلس اول در پوشی خفیف ضعیف یکی از سالکان اوارانندگان ملک المثلخ  
سلطان الماسکین الملقب قطب الدین بختیار اوشی چون دولت پادشاه آن ملک شاه و تنگاه و خیر  
بمسجد امام ابوالمثبت سمرقندی حاضر شد بان زمان بشرق نیت مشرق شد و کلاه چهار ترکی او را  
بهیضا ابر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز شیخ شهاب الدین محمد سهروردی و  
شیخ داود کوکائی و شیخ بریان الدین محمد شتی و شیخ تاج الدین محمد صفایانی یکجا حاضر بودند سخن و نماز  
اقباده بود بر لفظ مبارک ماند که مردم در نظر نگذاشتند عزت نزدیک نشود و در نماز زیاده که موعود مومن همین نماز  
ست چنانچه در حدیث مسطور است **الصلوة مخرج المؤمنین** همین نماز است پس با و انوار علامه مقام و پوین حق  
اول همین نماز است آنگاه فرمود که نماز را نیست که بنده با پروردگار خویش سبکد و در راه گفتن کسی محرب

یا هر که لائق آن را دوست دارد گفتن نشود مگر به نماز این در حدیث مسطور است اصلی نیاجی برین  
 نماز گفته را و میگوید با پروردگار خویش بقدر از آن روی سوی دعا گو کرد و فرمود در آنچه من عجب است  
 شیخ الاسلام سلطان المیشل خواجه عثمان مارونی نور الله مرقدہ پیوتم و بارادت بیعت قبول تمام  
 مدت هشت سال و خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی ندادم چنانچه نزد او ششم و هفتم  
 هر جا که خدمت خواجہ مسافری شد ندید دعا گو برابر بودی و جامه خواب نوشته خواجہ بر سر کرده فقی چون پیر  
 خدمت این درویش بدید خدمت بمن روان کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود آنگاه فرمود هر که  
 یافت بخدمت یافت پس مرید را یادید که در نزد از فرمان پیر تجاوز نکند و هر چه او را از آثار تسبیح و اورداد  
 و عزای ترغیب کند پیش گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بقدر رساند تا بقای رسید که  
 مشاطه مرید است زیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد از برای کمالیت خال مرید را بقدر از آن بود  
 که بر او هم شیخ شهاب الدین سهروردی را نیز معالیه بوداده سال برابر پیر خود نوشته بر سر کرده و در سج  
 بر فقی و باز آمدی آنگاه خدمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نگیرد او خدمت که در شیخ  
 شهاب الدین بود بقدر از آن فرمود که در تنبیه نام خواجہ ابواللیث سمرقندی که در فقیه امامانست بنویسید  
 دوران که هر روز از آسمان دو فرشته فرودی آیند یکی بر بام گفت باشد و با او بلند نکند که آدمیان  
 پریان بشنود و پراپند هر که فریضه خدای عزوجل بخندد و از در نماز خدای عزوجل بیرون آید فرشته دوم  
 بر بام خطیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستد و ندا کند ای آدمیان بدانید و بشنودید که من است  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و تو تجاوز نکند او شفاعت بی بهره ما آنگاه فرمود که در مسجد  
 گری برابر اولیای بعدا و حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان میرفت بوقت و منو کردن فرمود  
 که یکی ایستست زیرا چه حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ترغیب و محاربا  
 حق در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان بوقت آیدست خال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت  
 محروم کند آنگاه فرمود که وقتی بانو جبریل شیرازی هم کجا بودم وقت نماز تمام بود حدیث خواجہ بر بخت برده و میگوید  
 خلال انگشتان از ایشان سهوا و از موش شد با تف غیب آواز داد و در سر و سه فرود خواندند که

اهل اعوی دوستی محمدی گیتی و از آنست او با شکی نیست و از ترک دوی بعد از آن خواب اهل سوگند  
خورد که از آن روز بانه نشنیدیم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ترک نشد آنکه فرمود که وقتی خواب اهل شیرازی را از حد فاطمه زد و دیدیم بریدیم که حال با جرات  
فرمود که از آن روز باز که از من خلالتان فوت شده است و حیرتم که فردا این روی خود را بر آن  
خواه کائنات چگونه خواهیم نمود آنکه فرمود که در صلوة سجدی بطریق ترغیب و استیلا هر چه مرض  
در فقه سنت نبویه است که هر اندامی راسته باشد تن نهفت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم که سه بار شستن بر اندامی سنت من است و منتهی تا بر آن پیشین که پیش ازین  
بود پس فرمود از آن نباده که در آن تمام باشد بعد از آن بعد از آن محل فرمود و آنچه فضل عینش بح  
در وقت و ضرورت شستن و در آن روش که در جوان نماز گذارد بعد از آن شب حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید گفت که عجیب آمد که در وضو بجز نقصانی باشد و آنچه از اهمیت آن  
خواب میدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و برای کفایت آن در نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد  
تا یکسال آنکه فرمود که طایفه عارفان اهل فضلند و ایشان مستغرق محبت دوست اندیش در شرح  
ایشان میزنند چون بنده در شب با طهارت خسته فرمان شود هر فرشته را که بر او باشد تا آنکه او بیدار  
شود و فرشته گوید ای این بنده را بیا هر که با طهارت نیک خفته است آنکه بعد از آن محل فرمود که در شرح  
عارفان آمده است که چون مردم با طهارت خسته جان او را بالا ببرد و بر او فرمان شود که خلعت خود  
در بر او کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گردانید که بنده نیک است که با طهارت خسته بود و آنکه او  
بی طهارت خفته باشد جان او از آسمان اول باز گردانند و بگویند که این لائق آنست که بالا ببرد و خلاص  
سجده کننده نیست آنکه بر لفظ مبارک راند که فقیه می نویسد که از رسول علیه الصلوة و السلام آمده است  
که لیکن لا یجوز الیسار للتعبد یعنی دست راست مردم از برای طعام خوردن و روی شستن و دست چپ  
برای استنجا کردن آنکه هنر دان افتاده بود که چون مردم در سجده یا در سنت نیست که پای راست  
در آن سجده کند یکی از سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و چون بیرون بود پای چپ بر آن

نهند آنگاه فرمود وقتی خواجہ سفیان ثوری سج در مسجد آمد پای چپ بسجود روی مسجد نهاد و اگر از  
برآمد که ثور در خانه خداوند چنین بی ادب وارد آیند که در می آئی پس ازان روز باز خواجہ را  
سفیان ثوری گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال پریشان بر لفظ مبارک راند که  
عارف کسی را گویند که از همه عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بروی نازل گردد و در کینان  
چند هزار تجلی و حال در وی دمدم پیدا میشود آنگاه فرمود که عارف کسی را گویند که جللی عالم  
بداند و عقل صد هزار در معنی بیرون دهد و بیان کند و جمله قافیه محبت را جواب گوید و به  
وقت در بحر معنی آتش بکند تا دوزی که در اسرار و انوار الهی بود آن را بیرون آورد و پیش جوهر پاک  
مبصر عرض کنند چون ایشان را نمایند به پسند تحقیق بدانند که او عارف است بعد ازان هم برین  
محل فرمود که عارف همه وقت در ولوله عشق است و تحیر در آفرینش قدرت خدای باشد اگر آتش  
در و هم دوست است و اگر گشته است در ذکر دوست است و اگر خسته است در خیال دوست است  
و اگر بیدار است در گریه و حجاب عظمت دوست طواری می کنند بعد ازان فرمود که اهل عشق نایاب داد  
بگذارند و بر جانی نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد که بنظر دوست محفل  
افتد و انوار تجلی دمدم بر سر ایشان گردد و آنگاه فرمود چون آنکس بعد از نماز فرض بباد بگذارد و به  
جای نماز قرار گیرد و فرشته را فرمان شود تا بیاید و برابر آفایست تا آن زمان او را آفرینش خواهند کرد  
او را از انجا بر خیزد آنگاه همدرین محل فرمود که خواجہ جنید بن بردی بخ در عده خویش مینویسند و آن  
اشارت است از اسرار الهی که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابلیس را عکس در پشت  
پرسید غم و اندوه ترا سبب چیست که چنین بر خور بگذاختی جواب داد که از کرده چهار چیز از دست تو  
یکی متوذنان که ایشان با بگ نمازی گویند زیرا چه آن زمان که ایشان با بگ نمازی گویند به ک  
می شوند بچوب متوذن مشغول می شود و گویند و شنونده آمرزیده می گردند و دوم سبب آنکه ایشان  
غایبان چون ایشان بکیر می گویند و برای خدا و جنگ می در آیند فرمان می شود که ایشان را  
با اهل ایشان بیامزیدم سوم کسب حلال در ایشان پس چون ایشان ازان کسب حلال خود

هر کسی نصیب کشته خدا تعالی ببرد آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیا فرمود چهارم  
سبب آنکه کسیکه نماز زیاد بگذارد و نشیند تا آفتاب برآید پس نماز اشراف بگذارد گفت یا رسول الله  
آن روز که من در میان ملکوت بودم در صحن نزدیک نشسته دیدم ام هر که نماز بامداد بگذارد و بر جای نماز  
قرار گیرد و دیگر مولی مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراف بگذارد گفت یا رسول الله صلی الله علیه  
و سلم حق تعالی او را با همه هزار آدمی از آن آید باشد با او بیا مرزد و از آتش دوزخ خلاص  
بگذرد از آن فرمود که در رفیع الاکبر نشسته دیدم ام بر دایه امام اهل حق ابوحنیفه کوفی رض که وقتی نباشی  
بود چهل سال بگذشت دزدی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب دیدم که  
در بهشت می خرامد خلق متحیر مانند سواد کردند که گفتند دزد بودی چه عمل نیک کردی که این  
سعادت یافتی جواب داد که در من یک چیز بود آن زمان که نماز بامداد می گذاردم بر جای نماز  
قرار می گرفتم تا آفتاب برآمدی اشراف می گذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق تعالی  
چون آنرا دید پذیرد و بسیار بخش است از بركات این بیا مرزید و کردار ما را محو کرد و بدین وجه  
رسانید آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود و بدان چیز فرو داند  
اگر آن زمان چند هزار ملک که به نوحی عجب دیگر باشد بر عرض کنند بدان وقت او در آن نه بیند  
مگر همه در آن چیز که فرو شده است یک چیز نشان عارفان همین سنت که عارف همه وقت در  
تسبیح می باشد و آن زمان که عارف تسبیح می کند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاه می افتد  
پس هر چه از ایشان ظاهری گردد او تسبیح می کند بعد از آن فرمود که در عارفان حالی است آن  
زمان که آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم می زنند از عرش تا حجاب عظمت می گردد  
و از آن جا تا حجاب کبریا می رسد بعد از آن تقدیم دوم بتمام بازی رسند آنگاه خواجهم پیر آپ که  
برگشت که کترین درجه عارف همین است اما آنکه کمالان را درجه است آن درجه ایشان را درجه  
عزوجل و اندک جاست و بجا می رسند و کی بازی آیند زیرا چه حقیقت آن معلوم نه شد که ایشان را بجا  
کجای روند و کی می آیند الحمد لله علی ذلک مجلس دوم در روز پنجشنبه دولت پاپیوس شیر

گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بسا و الدین بخاری و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی  
 به خدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک اندک جنابت زیر هر موی ست بر تن آدم پس مرد را باید که زیر  
 هر موی که جنابت است آب برساند و ترکند موی های خویش را که اگر یک موی خشک باشد آب بر سر  
 روز قیامت تن باوی خشمی کند آنگاه فرمود که در فتاوی علمیه نیز نوشته دیده ام و بان مرد میست  
 و آن که جنب شود در هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد و اگر ادبی طهارت و یا جنب بود و یا حاکم  
 یا مومن بود و یا کافر بود و بان پاک است بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی  
 علیه و آله وسلم نشسته بودند اصحابی بر پای خاست سوال کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 اگر کسی جنب بود و هوای تابستان باشد او عرق کند جامه در آن آلوده شود و پلید گردد یا نه و آن  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نشود و آب دهن مردم پاک است اگر جامه رسپاید نگردد بعد از آن  
 همدین محل فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان بارونی رح که چون آدم علیه السلام داشت  
 بدینا آمد و را با خواست افتاد متر جبریل عم باید و گفت یا آدم برخیز خوشیستن را بشوی و پیش  
 کن چون متر آدم غسل کرد خوشی و فرستی حاصل شد گفت یا اخی جبریل عم این را فرست و  
 نکاتانی هست گفت ای آدم عم بعد و هر موی که در اندام است ثواب یک است عبادت هر ترا  
 حاصل آید و بعد و هر قطره که آب بر اندام تو رسیده است از هر قطره خدای تعالی فرشته بیا فرستد  
 تا روز قیامت عبادت می کند و ثواب آن هر ترا باشد بعد از آن متر آدم ملکوات الله علیه  
 و سلام گفت یا اخی جبریل این ثواب مراست یا فرزندان مرا متر جبریل گفت یا آدم هر  
 از فرزندان تو که مومن است چون او غسل از حلال کند بعد و هر موی که بر اندام او بود یک است عبادت  
 در دیوان او بنویسند و هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیا فرستد و  
 قیامت تسبیح و تلیل میکند و ثواب آن مرد مومن را باشد چون نواهی این تمام کرد و برگشت فرمود  
 که این فوائد در باب کسانی است که از حلال غسل کنند اما طائفه که از حرام غسل کند هر موی که بر  
 اندام باشد حضرت عزت یک ساله گناه در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد



یک دیو آفریده شود تا روز قیامت هر بدی که در وجود آن دیو آید برده مرغان کس را باشد که او از  
 زن ماضی کند آنگاه فرمود که اول روزندگان راه شریعت نیست چون مردم در شریعت ثابت  
 آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آوردن آن فرمان دزد تجاوز و فساد نکند بیشتر شود  
 بیایید دوم رسید که آن را طریقت خوانند بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شریعت  
 است و آنچه در فرمان است برست روزندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکند بیشتر در مرتبه  
 معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم نتاخرت و با اینکه آشنائی آمد حقیقت بدان که  
 روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است  
 بعد از آن چون مردم درین مرتبه رسید پس هر چه طلبی یابد آنگاه فرمود که وقتی بزرگی بود  
 از وی شنیدم که او فرمود که عارف کسی است که از هر دو کون بزرگتر و در پس مقام خود نیست  
 تواند که برسد زیرا چه درین راه کسی بیشتر گیرد که از همه بیکانه گشت آنگاه سمدین محل فرمود که نماز  
 امانتی است از پروردگار عالم بر بندگان پس بنندگان را و اسب است که آن امانت را چنان  
 نگاهدارند و حق آنچنان بجا آرند که هیچ خیانتی در وی ظاهر نشود بعد از آن فرمود چون این کس  
 نمازی شود باید که رکوع و سجود تمام بجا آرند چنانچه شریعت است و ارکان نماز بنیکو نگاهد و آنگاه فرمود  
 که در صلوة مسعودی نوشته دیده ام که چون مردم نماز بنیکو ترک گذارند و حق آن تمامی بجا آورد و رکعت و سجود  
 قرائت و تسبیح او نگاهدارد و فرشتگان آن نماز او را در آسمان بر بند و نوری از آن نماز تالش شود پس  
 در بالای آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش بر بند و فرمان آید که سجده کن و آمرزش خواه و آن  
 نماز کننده را که حق نماز نداشته است آنگاه خواجسته پرآب کرد و فرمود که در حق نماز گذارندگان است  
 و آنکه حق بجا نیاورد و ارکان نماز نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا ببرند و در  
 آسمان گشاده نگردند و فرمان آید این نماز را ببرید و بروی آن نماز کننده باز بنید پس بنماز  
 بنیان حال بگویند ضایع کردی بعد از آن هم درین محل فرمود وقتی در بخارا بودم میان این تار بنیان  
 این حکایت از ایشان شنیده ام که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که

نمازی گذارد و رکوع و سجود حق نماز بجای نمی آورد با ستاد چون او از نماز قانع آمده پرسید که امروز  
چند سال است که بدین طریق نمازی گذاری گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امروز تربیع  
چهل سال است که می گذارم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتم بر آب کرد و فرمود که هیچ نماز نکرده  
درین چهل سال اگر بگذری بر پشت من نمرده باشی آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان خواجہ عثمان  
مارونی رح که فردا قیامت از انبیا و اولیا تا آنجا که مسلمان اند هر که از عده نماز بیرون آمده است  
و هر که از جواب نماز بیرون نیامده بر دست زبانیۀ و فسخ گرفتار گشت آنگاه همدیگرین محل فرمود که بقی  
در شهری بودم نام آن شهر یاد نموده است آنما نزدیک شام است بیرون آن شهر غاری بود و بزرگ  
و ران غار مسکن داشت شیخ اوجده محمد الواحد غزنی گفتندی استخوانی در وجود مبارک ایشان ماند  
بر سجاده نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده دعا گو از ترس شیران نتوانست که نزدیک رود  
نظر آن بزرگوار برین افتاد و آواز داد که بیا و ترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آورد و دم تپ  
اول سخن که آن بزرگ برین گفت این بود که اگر تو قصد یکی کنی او نیز قصد تو نکند یعنی بخین کست  
که از وی می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق در دل کی باشد هر که بود از وی در خوف بود  
شیر خود کدام کس است که از مردم در خوف نبود العرض ازین باب بختنا بسیار گفت بعد از آن فرمود  
که ای درویش از کجا میری گفتیم از بغداد و فرمود نیکو آمدی آما باید که در دیشان را خدمت کنی تا مرد  
بزرگ گردی آما بشنوا امروز درین غار چند سال است که سکونت کرده ام و ادعایه خلایق عیلت  
گرفته ام از ترس یک چیز که نمی سال است که از گریه نیا سوه ام ازین ترس شب و روز می گریم گفتیم  
آن چیز کدام است فرمود نماز است آن زمان که نمازی گذارم و خود می بنیم می گریم که اگر خدای  
آنچه شرط نماز است فوت شود ازین جمله آنچه کرده ام ضلوع گردد و بیک زمانی طاعت من هرگز  
من باز نماند پس ای درویش اگر خود را از حق نماز بیرون بیانی او کار می کرده باشی اگر نه  
عمری است که بخلت از ما می رود و همه کار ضلوع کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید هیچ گناهی نیست بزرگ تر ازین نزدیک خدای تعالی و در دنیا

و دشمن تر قیامت بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کسی که او نماز پنجشنبه شتر است نگذار و حق آن  
 بجا نیاورد و بر سر آن بی وقت بگذارد و در وقت بگذارد و بعد از آن آن بزرگوار فرمود مرا که آنجانی و  
 پستی مانده می بینی بم ازین سبب نمی دانم حق نماز پنجشنبه آرم یا نه چون حکایت گفت سیدی پیش رو  
 برگرفت مراد او این سخن همه گفت که عهده نماز بزرگ عهده نیست اگر سلامت ازین عهده برون  
 آمدی برستی و اگر نه چنان شمرنده مانی که فردا این روی کسی نتوانی نمود بعد از آن خواجہ چشم  
 پز آب کرد بر لفظ مبارک را ندک ای درویش نماز ستون دین ست و کین ستون ست پس ستون  
 بر باشد خانه سلامت بماند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال بیرون شود و چون  
 اسلام و دین را نماز ستون ست هر که خلل اندر نماز و در فضیله و سنت در کعبه وجود اندر اند پس  
 حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب شد بعد از آن فرمود که در شرح صلاوة سعودی امام ناپنج  
 در دهقه نبشته خدای عزوجل در هیچ عبادتی چندان تغلیط و تشدید نکند چنانچه در نماز آنگاه همدین  
 محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رض روایت کرد خدای تعالی قسمتی بجا بجا در قرآن بیاورده است  
 بعضی از آن خطاب است بلفظ صبح و بعضی پس از غروب و بعضی بوجه تربیب مریدگان را و اندرین  
 هفت صد جای وصیت کرد که نماز را بر پای دارید که ستون دین نماز است آنگاه و تفسیر معروف است  
 که بر فردیاست پنجاه موقف بایستاند و او پنجاه چیز ایشان را سوال کنند اما اگر بنده از سر موی از  
 شرائط موسمی از بیروی ایمان و صنعتای او و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهده  
 آن بیرون نیاید همه آنجا بدوزخ فرستند بعد از آن بموقف دوم بایستاند از نماز و فرضیه مال  
 کنند اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و اگر نه همه آنجا با موکلان دوزخ فرستند بعد از آن در موقف سوم  
 بایستاند از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس اگر از عهده سنتهای بیرون آید بر هرگز با  
 موکلان پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستد که این کس از امت است که در سنتها  
 نقصیر کرده است چون این فوائد تمام کرد ای باری برگزیت و این لفظ مبارک را ندک و ای آن  
 کس که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شمرنده ماند پس در اجا کجا باشد چون

از روی شرمندگی باشد پیش که رود بعد از آن چون خواجایان فرمود تمام کرد کسی باز گشت الحمد لله علی کل  
 مجلس سووم روز چهارشنبه دولت پای پوس غیر گشت شش نفر و پیش از جانب سمرقند آمده بود  
 و خدمت گشته از هم چنان مولانا ابوالدین بخاری که لازم صحبت بودی در آن نشست سخن درین  
 که نماز فرضیه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و وقتها بگذرانند بر طبق مبارک اند که هر مسلمانان که ایشان اند که نماز  
 در وقت بگذرانند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد و وقتها بگذرانند بر طبق مبارک اند که هر مسلمانان که ایشان اند که نماز  
 کنند نگاه همدین محل فرمود که در شهری بودم مسلمانان آن شهر را زخم بودی که پیش از وقت برای نماز مقصد  
 شدند می طریقی متظران استاد می از ایشان سوال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هرگز نشسته  
 کنند آن سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فرزند او نگویم و چون مستعد نباشیم پیش وقت بگذرد و در این وقت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چگونه بنام که حدیث را خبر کرده است و فرمان داد و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 عجلوا بالاثاث قبل التوت و عجلوا بالصلوة قبل الفوت یعنی بنشینید در توبه کردن پیش از مرگ بنشینید بگذرانیدن  
 نماز تا آنکه فوت نشده است بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در موضعی ایامی مسند و می می رخ در وقت  
 بنشسته دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود و گذشت تمام و این حدیث از ایشان  
 دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من اکبر الکبار فی الجمع بین الصلوة یعنی بگذرانیدن  
 آنست که نماز فرضیه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و دیگر با هر دو نماز بگذرانند بعد از آن فرمود که در مجلس محل  
 عثمان فاروقی نور الله مقده حاضر بودم از ایشان شنیده ام بر و آیه ابو هریره رضی الله عنه که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود و آفتاب بران وقت که تغییر گردد  
 در وستانی میرود بزه مند شود پس یاران رومی زمین آوردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم وقت اوتعین شود فرمود وقت آنست که آفتاب خاک خود را گرفته باشد و روشن باشد  
 رنگ خود یعنی زرد گشته باشد تا بتان درستان همین حکمت دارد بعد از آن فرمود در هر ایام  
 این حدیث بنشسته دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجہ عثمان فاروقی رح که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم فرموده است انقروا یا عجم فانه اعظم الاخر یعنی نماز یا بعد از روشن تر بگذرانید تا ثواب بیشتر

یابید و در نماز پیشین نیست است که تاخیر کنند تا هوا خنک شود آنگاه بگذارید در تابستان در زمستان  
 همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارید چنانچه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 اَبْرَدُوا بِالْفَرْقَانِ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَوْجِ بَنِي نَضْلٍ یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاه بگذارید بعد از آن فرمود  
 که وقتی خواص یا بزرگ سبطی روح را نماز یابد و قضا شد چندان بکسیت و لوحه کرد و زاری کرد تا آفتاب از  
 دوا کرد ای بزرگ چندان گریه کردی که نماز یابد و فوت شد آن نماز هزار نماز را ثواب نماید اعمال تو  
 نبسته شد آنگاه فرمود که در تفسیر محبوب قریشی نبسته دیده ام که هر کس نماز پیشین بگذارد تا فداقی قیامت  
 پیش او شده آن نمازی رود و بعد از آن بر لفظ مبارک را ندو این خبر فرمود که رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم فرمود که هر که اقامت است و ایمان نیست آنگاه فرمود قال عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 اَلَا يَمَانُ لِمَنْ الصَّلَاةُ که بهترین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجہ عثمان  
 مارونی رح که در تفسیر امام زاهد آمده است قَوْلُ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی چنان باشد  
 که دلیل بجای است اندر دوزخ و گریه گویند که وادیت اندر دوزخ در آن وادی عذاب سخت و  
 آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تاخیر کنند و در وقت بگذارند بعد از آن دلیل را تفسیر فرمود  
 که دلیل هفتاد هزار بار بخدای عزوجل بنال دارد و عذاب آن که یارب این عذاب چنین سخت برای  
 کدام طائفه خواهد بود فرمان آید برای آنانکه که نماز در وقت بگذارند و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی  
 امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه نماز شام بگذارد و در آسمان نگردد ستاره در آسمان پیدا  
 شده اندر خانه رفت کفارت آن برده آزاد کرد و این او سبب آن بود که چون آفتاب فرو شود  
 تاخیر کنند در حال نماز مغرب بگذارند که سنت است بعد از آن سخن در حدیث افتاده بود بر لفظ مبارک  
 را ند هر که گرسنه را سیر گرداند حق سبحان تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا  
 ارد که بزرگی هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه نمی سخن در دوزخ گفتن افتاده بود بر لفظ مبارک  
 را ند که هر که سوگند دوزخ خورد و گوئی خان و ان خود را ویران کرده باشد و ذخیره برکت از ان خانه  
 بگیرد آنگاه هم درین محل حکایت فرمود که وقتی در سی جامع بغداد مگر می بود مولانا محمد بن

گفتندی از حد و صلاح بود و تذکیر میکرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که وقتی ندای  
 عزوجل بر من مسموعی صلوات الله علیه صفت دوزخ می کرد فرمان آنکه که بامیسی اندر دوزخ  
 با وی و او بی آفریده ام و آن با وی هفتم دوزخ است از همه تر هول تر و تاریک تر و آتش تر است  
 تا یک دین تر و عذاب سخت تر است و ما در آن دم در آن بیشتر و سنگبار است و اندر آن دوزخ  
 که هر روز آن را می تابند پس ای موسی یک قطره که از آن گریخته است اندر دنیا افتد و دنیا بر آن  
 دنیا خشک گردد از تیزی آن که هفتاد و نوزده و از شورش آن هفت طوفان برین بقیع افتد و از آن  
 پس ای موسی آن عذاب بدین سختی از برای او گردد آفریده اندکی و بپایان آن کسان که  
 ستمگر کاری کنند در نماز یعنی نگذارند دوم از برای آن کسان که سرگشته اند و بی  
 آنکه همدین محل فرمود که بزرگی بود او را خواجده محمد سلطانی گفتندی وقتی در میان  
 سوگند راست بر زبان رانند و این در حالت سکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید که من سوگند کرده  
 خورده ام گفتندی فرمود که چون امروز نفس من خیره شد که بدین سوگند راست خورده و سوگند  
 دیگر هم خورده خواهد شد چون عادت شد بعد از قسم رانند تا نیم تن نگوییم خدمت خواجده چهل سال است  
 هیچ آفریده سخن نگفت کفایت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد از آن دعا گوالتاس نمود که  
 اگر خدمت خواجده را کار آمدی گفت اشاره کردی و اشاره کار فرمودی چون خواجده این فرمان  
 تمام کرد خلق و دعا گو روی بر زمین آورده هر کسی نیاز گشت خواجده شغل گشت الحمد لله علی ذلک  
 مجلس چهارم روز دوشنبه سعادت پانوس حاصل شد آن روز شیخ شهاب الدین سهروردی  
 و خواجده اجل بشیر از شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله علیه از برای دیدن آمده بودند سخن  
 در آن افتاده بود که صادق و حقیقت کیست بر لفظ مبارک رانند که صادق و حقیقت کسی بود که چون  
 بلای دوست باز گردد و بطبع رغبت آن بلا را قبول کند بعد از آن شیخ شهاب الدین سهروردی  
 فرمود که صادق و حقیقت کسی بود که در عالم شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او  
 انداختند خیر نباشد بعد از آن خواجده اجل بشیر از شیخ فرمود که صادق در دوستی موی کسی بود که

اگر او را فتره فتره کنند و هر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نزد صادق باشد بعد از آن شیخ  
سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که همیشه او را ضرری برسد او دشمنی  
و دوست را فراموش نکند و بیخ اثر آن پیدا نشود آنجا که شیخ الاسلام خواجہ حسین الدین اوام الله تعالی  
فرمود این سخن شیخ شهاب الدین نزدیکتر است و سابق است زیرا که در آثار او لیاقتش دیده ام که  
دوستی را به بصری و خواجہ حسن بصری و مالک دینار و خواجہ شعیب بنی رحمۃ الله علیهم هر چه در بصره  
کیا باشند بود و سخن او صدق محبت می رفت هر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجہ حسن بصری  
گفت که صادق در دوستی مولی کسی بود که چون او را در وی دشمنی رسد او در آن صبر کند را به  
گفت اسی خواجہ ازین بوی منی می آید آنجا که مالک دینار گفت که در دوستی مولی کسی صادق  
هر طایفه و جغای که از دوست بدین کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد را به  
فرمود که بر اوین بایستی بعد از آن خواجہ شعیب رح فرمود که در دوستی مولی کسی صادق بود اگر او را  
فتره فتره گردانند بدان دم نزد را به فرمود که چون او را املی و خرنی برسد او در آن مشایه کند  
فراموش نکند آنجا که خواجہ فرمود که ما این قرار است شیخ سیف الدین باخرزی رح فرمود که سخن در  
صدق محبت همین است آنجا که سخن در خنده افتاد بر لفظ مبارک را ند که در اهل خنده قهقهه می کنند  
گمانان کبیره است در میان اهل سلوک همین خنده قهقهه است آنجا که فرمود اقول با بانی خنده  
قهقهه است اما در گورستان منع آمده است که آن جایگاه عبرت است نه جای لعل و باری دیرا چه  
خبر است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که کسی در گورستان بگذرد و بگوید که ای  
خافل اگر تو بدانی که ترا چه پیش است گوشت و پوست بر اندام تو بریزد بعد از آن بر لفظ مبارک اندازد  
همدین محل این حکایت فرمود که وقتی در کرمان من و شیخ اوحد کوپانی مسافر بودیم پیری منتهی  
از حد پیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغولی که در آن بزرگ دیدم وقتی کسی را چندان  
مشغول ندیدم الغرض چون او را در یافتیم سلام کردیم که این دجی در ایشان مانده بود گوشت  
پوست گوئی در ایشان نبود آن بزرگوار سخن نیز گفتمی گفت در خاطر گذرانیدم که این بزرگ اسیر

حال باجه چسپت که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند ضمیر روشن که در وی بود پیش ازین  
 که می گویم او را ز نور مکاشفه کرد که ای درویش روی درویش بایاری در گورستان می گذشت  
 نزد یک گور قرار گرفت چون شبستم قضا را آن چیزی را که گفت مرا خنده قهقهه آمد از آن گور آواز  
 برآمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است و در لیلیک همچو ملک الموت مونس دوست و یار  
 خاک مار و مور بو و او را با خنده چه کار بود همین که این شنیدم آهسته بر خاستم دست یار پیویدم  
 او را و دل کردم او جای رفت من بیادم درین غار قرار گرفتم چنانچه او هیبت این سخن در گذاریم  
 و هر قدر بخواهش می ریزیم و این یاد می کنیم و امروز ذلت چهل سال است که از شرم این خنده قهقهه  
 سوی آسمان نهیده ام و شرم زده ام که فردا این روی چگونه خواهیم نمود بعد از آن مهربان محل  
 حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عظام سلمی گفتندی چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند  
 که چرا چندین می گویی گفت که از ترس گور و هیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکه جانب آسمان  
 نمی بینی از کجاست فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین ب  
 دیده بالا نمی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواجه فتح موصلی که یکی از  
 بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گشت و پوست از خضاره مبارک ایشان گشت  
 آنگاه بعد از نقل او را در خواب دیدند گفتند خدای تعالی با شما چه کرده است گفت بیا مرید  
 اما آن زمان که بالا بردند چون زیر عرش بردند سجده کردم اما از آن در میان خطاب آمد  
 که فتح چرا چندین بگریستی مرا غفلت زنده استی سیه سجده نهادم و مناجات کردم انکی غفلت زده ام  
 اما از ترس نقطه گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت می گریستم که در آن تنگ محال من  
 چگونه خواهد بود بعد از آن فرمان شد که چون ازین ترسیدی باز گرد که از آن ترس این گردانیدم  
 و ترا بیا مریدم آنگاه فرمود که وقتی در سیستان برابر خواجه عثمان بارونی رح مسافر بودم مقامی  
 صومعه بود و در آن صومعه درویشی شیخ صدرالدین محمد احمد سیستانی گفتندی از حد مشغول و بزرگ  
 من چند روز ملازم محبت او بودم هر که در صومعه ایشان بیامدی محروم بازگشتی و عالم غیب نبته



چیزی بر دست او دادی و این سخن گفتی که این درویش را به عادی برسان یا بکنید من ایامان خود  
در گور سلامت توانم بر دکاری کرده باشم انقض آن جزو گوار چون حکایت گور و میت مرگ او  
شنیدی چنان بر خود بلرزیدی که برگ بید بلرز و از چشم خون روان شدی گویی چون چشم بسته  
بعد از آن هفت شبانه در در عالم گیر بودی اما ایستاده و دو چشم در چو او بسته است که ما را از گریز  
او گیر کشادی که این چه مرگست و این چه بزرگست بعد از آن چون ازان عالم فارغ آمدی  
نشستی روی سومی که دوی گفتی ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش است و مریضی همچو ملک الموت  
در درمی محور و قیامت پیش باشد او را با خواب و قرار و خنده و نوشدلی چه کار بود و بکار دیگر  
مشغول شدن چو در فروش آید آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شما از حال متنگان زیر خاک کبیره  
مور و ماران و حیوس در زندان خاک اندازد به معلوم شود که بر ایشان چه معاملاتی رود و استاد خود  
بگفتی و چون نمک آب گردیدی آنگاه فرمود که عزیزان وقتی دعا گو در بصره بزرگی را دید از مشغول  
بر ارباب و گورستان بودم و او صاحب کشت بود و نزدیک کوری سن و آن بزرگ نشسته بودم مردم  
آن گور را عذاب می کردند اما عذابی سخت آن بزرگ چون معانید دید نموده بود و بقتاد چون بدیدم  
جان داده بود با منی شد که بر خود چون نمک بگذاشت آب شد و نا پید گشت از خوفیکه در آن ک  
دیدم وقتی در هیچ آفریده ندیدم بودم و شنیده بودم آنگاه فرمود که چنان بچو و فرود شدم که هر روز بر خود  
می گذارم از میت گوار تا بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای عزیزان  
این مقدار که مردم کسی مشغول گردد پس دعا گو خود چرا باشد زیرا چه همه مقدار که مردم مشغول  
گردد از خدای خود چل بازی مانند پس با نسی کردند دنبال زاد و راه مشغول گردید که همه آن پیش  
داریم که سلامت توانیم گذشت این گفت و در خواستش داشت بر دست من داد و خود بر سخت  
در گریه مشغول شد بعد از آن خوابه های باریکیت پس ای درویش بدان خدای که جان  
اندر قبطه دوست الا ان رد بر با نیت غایت امر و دعا گو برین است و از میت مرگ و گور هر روز  
در گذارم و از آن بر خودی ریزم و خدا و راه عذر دارم که بدان قوت ازان ترس بگذرم آنگاه فرمود

او گناه کبیره است و در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی عداوت و قصد آپس است  
 ملعون و منافق آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که در روایت امام علی ابو الخیر نزد وی بنشیند  
 و دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فی المقابر طعاماً او شرباً ما یملکون و  
 اتفاق یعنی هر که بخورد و بنشیند در طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن هم درین  
 محل حکایت فرمود که وقتی خواجہ حسن بصری رح در گورستان می گذشت طائفه مسلمانان را  
 بدید که در گورستان بطعام و شراب مشغول بودند نزدیک ایشان شد و گفت ای خواجه گان  
 شما منافقانید یا مسلمانان این سخن ایشان را بشنیدارند و خواستند تا بیک کنند خواجہ فرمود من  
 بهر آن می گویم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند هر که در گورستان طعام و  
 شراب خورد و منافق باشد زیرا چه این مقام بیست و عبرت است که معاینه می کنید و بعضی  
 بهتر از شما درین خاک نرفته اند و دایره در و مار و در و دندان محبوس مانده و گوشت و پوست ریزنده  
 و جال ایشان با خاک یکی شده شمار دست خود را بچنان عزیزان را بجاک سپردید شمارا چگونه  
 دل می شود که این با طعام و آب می خوردید و بهر دو لب مشغول می شوید چون خدمت خواجہ  
 این معنی بر ایشان بگفت علی الفور جوابان ثابت شدند که باز گردیم شما به بنشینید تعبیر خدمت خواجہ  
 بعد ازین محل حکایت دیگر فرمود که در ریاضین بنشیند و دیده ام که وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر قومی گذشت که در خنده و لهو و لعب مشغول اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و  
 آله و سلم با تاد و سلام گفت ایشان در حال نجاستند هر چه روی بر زمین آورند چون بجا  
 دست پیش آورده با تاد و ندگی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را بود بر سر خطم و در  
 که ای برادران شما از مرگ ایمن شدند هر چه اتفاق گفتند که خیر را رسول الله صلی الله علیه و  
 آله و سلم پس فرمود چگونه در خنده و لهو و لعب و جز آن غافل و از مشغول گشته اند صحبت حضرت رسالت پناه  
 صلی الله علیه و آله و سلم چنان در ایشان اثر کرد که پیش می کشد آن طائفه را در خنده ندید آنگاه حضرت  
 خواجہ فرمود که مشایخ طبقات و اولیا اصفاط طریقت و امامان دین خواجه گان معرفت که اهل دنیا

و آنچه در دنیاست تیرا گردند سبب آنکه چندین عتاب و عیبت جبروت پیش میدیدند آنگاه فرمود که در مرتبه سوم که آنرا نیز اهل سلوک گناه کبیره می نویسند است که پنج گناه بزرگتر از آن نیست که برادر شما را بنی موجب بیارزد و چنانچه در نص کلام الله سطور است که فرمان می شود و الذین یؤذون المؤمنین بغير ما الکتاب انعم الله علیهم انما یتلوا کتبا معنی چنین باشد رنجانیدن برادر مسلمان او گناه کبیره و رنجش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رنجش خدای عز و جل است بعد از آن خدمت خواسته حکایت فرمود در وقتی ملک بظلم و تعدی دست دراز کرد و بندگان خدای را بجز و حیرت ملاک می کرد و در عذاب می داشت بعد از آن بعد مدتی همان ملک ظالم را پیش در مسجد کناری در بغداد استاد دیدند موی سر و پیش را گنده و در خاک یکی شده و از آن غافل قاعده تمام برگشته و خاکستر نذر انداخته و غراب و نقص گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در مکه بر خلق ظلم و تعدی می کردی شرمند شده گفت که تو مرا از کجاستناختی و چه دانی گفت ترا آن روز زبان نیست و دولت دیده ام استاد بر خلق خدای بنی بخشیدی دست ظلم و تعدی دراز کرده بودی گفت آری در آن وقت بندگان خدای را بموجبی می رنجانیدم وستم بر ایشان می کردم لاجرم سزای خود دیدم بعد از آن خدمت خواجه حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم خدمت خواجه در کنار و جله صومعه دیدم در آن صومعه بزرگی مسکن داشت چون سردار صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام باشاره باد داد و بهم باشاره فرمود که بنشین زمانی بنشینم روی سوی من کرد گفت ای درویش قریب پنجاه سال باشد که از خلق غارت گرفته ام و اینجا بسکن ساخته ام چنانچه شما یان مسافرت می کنید مرا نیز در عالم همین نوع مسافرت بودی در شهری رسیدم بزرگی از دنیا داران دیدم استاد از برای داود دست خلق خدای را در بخشش می داشت و در آن غلومی که من اورا پنج گفتم باز ندانم و دیده و نادیده میکردم و می گذشتم با تعجب غیب دار و او که ای درویش شدنی اگر برای حق با آن دنیا داری گفتی که ارحم بترس و با خلق زیادتی کن ارحم تو از آن ظلم بازماندی اما بترسیدی از آن دنیا دار که لطفی می کند او ان باز خواهد ماند از آن روز باز که او غیب

شنیدم از غایت شرمندگی سالها برآمد که درین صومعه مسکن ساخته ام و پای خورش ازین مقام  
 بیرون نیاروده ام و درین اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیامت ازین معاطه بپرسند جواب  
 چه گویم پس ای درویش ازان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طنی بروم که چنبری بنیم تا بدان  
 فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند یا گواهی بده بعد ازان چون نماز شام شد یک سبه  
 آشام و دوان چون دیک کوزه آب از هوا پدید آمد این بزرگ و دعا گو کجا افطار کرد چون طاق  
 شدم و وسیع ز ریز صلا بیرون آوردم دعا گو داد دعا گو روی بزمین افتاد و باز گشت بعد ازان بر  
 لفظ مبارک راندم که مرتبه چهارم و رسلوک است که یکی از گناه کبیره و همین است که چون مردم نام خدا  
 عزوجل بشنود و یا از کلام الله بخواند پس باید که دل نرم شود و از حقیت خدایتعالی اعتقاد او در میان  
 زیاده شود و اگر عیاذ الله و شنیدن ذکر خدایتعالی و خواندن کلام الله و لمای شوند نگران نیم  
 نگردد و اعتقاد در ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لیهو و لعب مشغول شود پس کی از گناه کبیره چرین است  
 چنانچه در کلام الله مسطور است و فرمان می شود اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ  
 وَ اذْأُتُوا بِآيَاتِهِمْ اِنَّا تَوَّابُونَ اِنَّمَا تُؤْمِنُ بِمَا تَقْرَأُ فِي الْكِتَابِ وَ تَنْتَظِرُ الْحُسْنَیَّ اِنَّكَ فَرِحْتَ بِمَعْنَى اِن  
 آیه چنان باشد که مومن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدای تعالی بشنود و اعتقاد در ایمان  
 ایشان زیاده گردد ایشان مومنان اند پس هر که ذکر خدا سے تعالی بشنود و خواندن کلام الله  
 هر که بخندد پس بحقیقت بداند که اول منافقان است آنگاه بعد رین محل فرمود که روزی رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی گذشت آن طائفه را دید ذکر خدایتعالی می گویند مگر در خنده و  
 لیهو مشغولند و هیچ از ذکر و خواندن و لمای ایشان نرم نمی شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله  
 آله و سلم با ستاد و گفت و بهو طائف ثلث منافقون یعنی این طائفه سوم منافقانند که در شنیدن  
 کلام الله هیچ دل ایشان نرم نگردد آنگاه حکایت فرمود که خوابه ابراهیم خواص حج بر جاعتی  
 گذشت ایشان از ذرا کران بودند شسته ذکر می گفتند همین که خوابه ابراهیم نام خدای عزوجل  
 بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خوابه ابراهیم در قص شد هفت شبانه روز در قص میروش

بودی که خبر از خود ندانستی نه بر آنکه بهوش باز آمدی نام خدای بر زبان رانندی باز در عالم بهوشی  
 مستغرق شدی همین هفت شبانروز برین منوال بودی و چون بهوش باز آمد تجدید و تکرار کردی  
 و دو گانه نماز بگذاشتی و سر سجده نهادی و باز گفت یا الله سر برنگرد جان بداد آنگاه خواجہ چشم  
 پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راند **عاشق بهای دوست بهوش بود و نایاب محبت**  
**خویش بهوش بود و خود را که بخت خلق حیران باشند نام تو درون سینه و گوش بود و بگردان**  
 خواجہ حکایت فرمود که وقتی در خانقاه خواجہ یوسف چشتی رح چند نفر در پیش صاحب جمال و  
 نعمت و درازره حاضر بودند و عا گویند حاضر بود این بیت گویند گان می گفتند چنان و دو عالم  
 و بدان و درویشان و گرفت که هفت شبانروز بهوش بودند که خبر آن ندانستند و در قص  
 بودند هر که گویند گان می خواستند می و دیگر گویند همین بیت می گویند یکم از بیان آن نشان  
 و دو نفر چنان میخیزند که در زمین افتادند خرقه برقرار ماند و آن درویشان از میان ناپدید شدند  
 چون خواجہ این نواد تمام کرد خلق باز گشت خواجہ در تلاوت مشغول شد الحمد لله علی ذلک  
**مجلس ششم** روز دوشنبه دولت پای پوس حاصل شد شیخ جلال و شیخ علی سحری  
 و شیخ محمد و حدیثی و بزرگان دیگر بمحبت حاضر بودند سخن دین بود که نگریستن در پنج چیز یکی از  
 عبادت است در مدب اهل سلوک بعد از آن بر لفظ مبارک راند که آن پنج چیز اول است  
 که نگریستن در روی مادر و پدر فرزندان را یکی از عبادت است زیرا چه در خبر است از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم هر فرزندی در روی مادر و پدر بوسی خداست ای بگو و جمعی پذیرفته  
 در نامه اعمال او بنویسد و هر زمانیکه فرزندی در پای مادر و پدر بوسه زند حق تعالی  
 ثواب عبادت هزار سال او بنویسد و او را بیا مژ و بعد از آن همه بدین محل  
 بر لفظ مبارک راند وقتی جوانی گناهکاری و فساد کاری از جهان نقل کرد او را در خواب  
 دیدند که میان ما میان می خراشد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند که این دولت از کجا یافتی  
 که هیچ عمل نیکو نکردی گفت از بی ایمان است اما مادری ذال و ششم آن زبان که از نادر

بیرون آمدی سرور پایی مادر می آوردم مادر دعا کردی خدا تعالی ترا بیا مرز و ثواب  
 حج روزی کند حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد و مرا بیا مرزید و میان حاجیان در شب  
 بخوابیدم بعد از آن هم ملائیم این معنی حکایت کرد که وقتی خوابه بازید بر پرسیدند که این دولت  
 او کجا یافتی فرمود که وقتی که کودک بودم هفت ساله مسجدی رنجه میش او ستاد قرآن می خواندم  
 درین آیه که فرمان می شود و یا لایزال دین احسانا از او ستاد معنی این آیه پرسیدم گفت درین  
 آیه فرمان می شود که خدمت مادر و پدر بواجبی کنید چنانچه خدمت من که پروردگار شما ایمین که  
 از او ستاد این بتدبیرم تنه بستم پیش مادر آدم سرور پایی مادر آوردم که ای مادر من امروز  
 پنجمنین شنیدم که خدای تعالی چنین فرماید از خدا تعالی بخواجه ما چنانچه حق تست ترا خدمت  
 کنم چون این عرض داشت پیش مادر و پدر کردم دلش زین مسکین مسوخت و دو گانه نماز  
 بگزارد و دست من بگرفت در وی سوزی قهقهه کرد مرا بخدای سپرد این دولت از آن یافتی که دعا  
 مادر بود دوم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب آب طلبیده کوزه پر آب کردم  
 بر کف دست نهادم مادر و خواب بر رفت من بیدار نگردم چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا  
 با کوزه اشاده دید آن زمان که کوزه آب از من بشد از غایت سراپوست کف دست من با کوزه  
 پر آمد سر شده بود شفتی که در دست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان مادر  
 هیچ نبودی و مرا دعا کرد که خدای تعالی ترا بیا مرز و حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد و این همه  
 دولت از دعای مادر یافتم بعد از آن فرمود که مرتبه دوم آنست که اگر میتن و مصحف یکی از عباد  
 ست زیر راجه در شرح اولیا بنشته دیده ام هر که در کلام الله نظر کند و یا بخواند خدا تعالی  
 بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکی ثواب بخواندن قرآن و یکی ثواب اگر میتن  
 و هر حرفیکه در کلام الله باشد حق تعالی بفرماید تا بعد و جبرنی ده یکی و نامه اعمال او بنویسند  
 و ده بدی پاک گردانند بعد از آن دعا گوئیم اس کرد که مصحف در لشکر و جای که بسفر روند برابر  
 توان بردیانه فرمود و را قول اسلام چندان آنکارانه بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سفر

مصطفی برابری بروی و بختی که داند که چیزی خطای شود و مصطفی دوست کفار افتد اما در آنچه  
اسلام و قبحی که آنکارا شد مصطفی را به بر روی تعبد از آن هم درین محل فرمود که سلطان محمود  
غزنوی انار الله برانه را بعد وفات بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد و گفت شبی  
از شبهای من و زمانه یکی همان بودم در طایفه مصطفی بود با خود گفتم که مصطفی اینجاست من چگونه  
خسبم با خود گفتم مصطفی را بدین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که برای آسایش خویش  
مصطفی را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان مصطفی بخشدند بعد از آن  
بر لفظ مبارک ماند هر که در مصطفی نکرده بودیم خدا تعالی روشنائی چشم او زیاده شود و هیچ گاه آن چشم  
بدر دنیا بدو شکلی نپذیرد آنجا که بعد از آن محل فرمود که وقتی بزرگی بر بنیاد نهشته بود مصطفی پیش بود  
تا بینائی بیاید روی بر زمین آورد و انقباس نمود که چندین مداوی کردم این چشمهای من نیکو  
نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاتحه در خواست دارم آن بزرگ  
مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصطفی که در پیش داشت بروست گرفت و بر سر و چشم او مالید  
چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن فرمود که در جامع الحکایت نبشته دیده ام که در روزگار  
پیشین جوانی فاسق بود که از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع می شدند  
منی شنید از قریض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که با منی بر سر و دوا می در کرت و در قریضه در بر  
پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در پشت بر اندازوی پرسیدند که تو مرد فاسق بودی  
این دولت از کجا یافتی فرمود که در دنیا یک خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که  
جایی که مصطفی را بدیدی بر خاتمی آن جا در خلوت استاده شدی و با حرمت تمام در روی نظر  
می کردی حق تعالی جلله گنا مان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصطفی کرد و بیا مرزید و آن  
در چه روزی کرد بعد از آن بر لفظ مبارک ماند که سوم مرتبه آنست اگر کسی در روی علمای بنگرد  
حق تعالی فرشته بدان نظر بیا فرزند تا روز قیامت آن فرشته مراد را آمرزش می خواهد از  
خدای تعالی و قبل تعبد از آن فرمود هر که او دوستی علما و مشایخ در دل بود خدای تعالی هزار ساله عباد

و زانمہ اعمال او بشستن فرماید و اگر دین میان میر و حق تعالی درجه او چون درجه علما گردانند  
 مقام او عظیم باشد آنگاه فرمود که و نه قنای تمیزی نبشته دیده ام از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و  
 اکہ و سلم ہر کہ در روی علما بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا ہفت روز ایشان را خدمت  
 کند حق تعالی گناہ او را تمام در گذارد و نیکی ہفت ہزار سالہ و زانمہ اعمال او بنویسد کہ روز بروز  
 گذرانیدہ باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود کہ مروی بود در ایام پیشین ہر وقتیکہ علما را یا  
 مشایخ را بیداری روی از ایشان بگردانیدی و از حد ایشان تنوہستی کہ بہ بنید الغرض چون  
 آن مرد نقل کرد او را در گور فرود آورند چہ چہ کہ روی بجانب قبلہ می گردند روی او جانب قبلہ  
 می گشت جانب دیگر می شد خلق را تعجب و حیرتی پیدا شد با تلمی آواز داد کہ ای مسلمانان خود را  
 و این مرد را چہ رنجہ دارید این مروی بود در دنیا از علما و مشایخ روی بگردانیدی پس ہر کہ از  
 علما و مشایخ روی بگرداند ما مست خویش از وی باز داریم و از میان رانندگان بگردانم و فردا  
 قیامت دیرا چون روی خرس برانگیزم بعد از آن فرمود کہ مرتبہ چہارم در خانہ کعبہ پیرست  
 و یکی از عبادتست رسول اللہ صلی اللہ علیہ و اکہ و سلم فرمود ہر کہ در خانہ کعبہ نماز با اللہ شرفاً  
 و تعظیماً دیدہ پرویکی از عبادت باشد ہر کہ جانب خانہ کعبہ نماز با اللہ شرفاً و تعظیماً بنگرد و بگردد  
 ہزار سالہ عبادت و ثواب حج و زانمہ اعمال آنکس بنویسند و او را یکی از کرامت کنند بعد از آن  
 فرمود کہ مرتبہ پنجم خدمت کردن و در روی پیغمبر و دیگر سنین کی از عبادتست بر پا چہ موقوفہ الیہ  
 نبشته دیدہ ام کہ خدمت شیخ عثمان مارونی رح فرماید ہر کہ یک روز پیغمبر را خدمت کند چنانچہ  
 حق خدمتست حق تعالی او را در بہشت ہزار کوشک از یک دانہ مروارید بہر دور ہر کوشک  
 حور کرامت کند و فردای قیامت بی حساب در بہشت برند و ہزار سالہ عبادت و زانمہ اعمال او  
 بنویسند بعد از آن فرمود کہ مریدی را باید کہ ہر چہ از زبان پیغمبر و شنو و گوش و ہوش وی بران  
 متعلق بود و ہر نادی و او را دی و جز آن کہ خدمت پیغمبر فرماید بگردانند و متواتر بخدمت پیغمبر  
 حاضر باشد و خدمت کند و اگر متواتر منیر نشود کوشش نماید بعد از آن ہمدان محل حکایت فرمود



که وقتی زاهدی بود و صد سال مرخصی را غرض عبادت کرده بود روزی بزرگوار گزرا سندی و  
شب بقیام پنج ساعتی و غنچه اطاعت خالی نبود و هر که بروی بیامدی چند نصیحت کرد  
و بر آئینگان و روزگاران گفتی که در کلام الله مجید فرمان می شود و قوله تعالی و ما خلقت الجن  
و الإنس الا لیعبدون یعنی ای بندگان خدای تعالی ما را و شما را بپای عبادت سازید  
خود را و شما میدان و غافل بودن در کمال عبادت پس ای مسلمانان ما را واجب است که در  
پنج کاری دست نزیم مگر طاعت و عبادت خدای تعالی الغرض چون این را به نقل کرد  
او را در خواب دیدند از وی سوال کردند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت پیامرید گفتند بگو  
عمل فرمود چندین عمل که در روز و شب خود را بپای او شتم و هیچ وقت خود را آسایش ندادم  
این جمله اعمال محبوب بود الا سبب از پیش من از خدمت کردن پیر خود و آن آمد چون تو در  
خدمت کردن پیغمبری نکردی بخشیدم بعد از آن خواهی ادام الله تقواه فرمود و چشم بر آب کرد  
که فدای قیامت است انما وجد قاط و لیا و مشایخ و صدیقان را مبعوث گردانند گفتم ما بر دوش  
ایشان بود چنانچه در هر گنجی صد هزار ریش بود پس در آید مردان و فرزندان ایشان در آن  
ریشه های گلیم در آیدند و هر یکی ریشه بگیرد داده شود چون خلق از مشرف قیامت فارغ شود و چشم  
ایشان را قوت بخشد که نزدیک پیش صراط بر فور برسد آن گلیم را آن درویشان و مریدان  
بگیرند از راهی هزار ساله و آن عقاب قیامت بگیرد از آن خود را بر دوش بپوشد استاد بپای بند زهره  
نباشد که سختی برسد چون خدمت خواهی این فواید تمام کرد و تلامذه مشغول شد خلق دعا گو  
باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس ششم روز پنجمین دولت پای بوس محال شد سخن در قدرت  
خدای عزوجل افتاده بود شیخ برهان الدین شیخ و شیخ محمد صفایانی و درویشان دیگر در مسجد جامع  
بغداد در خدمت خواه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند در چیزهاست که خدای تعالی بجل و قدرت  
خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود شود و در ساعت از دست برود و یوانه گردد و بعد از آن  
فرمود که وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از وی دیدن اصحاب گفت که در آن

که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را در بنی مکرور آخرت اما اگر خواهی و ایشان را در دین تو در کم  
 بعد از آن فرمود که این کلیم را با آن جان ببرد و غار احباب گفت فرود آید و یاران بر صاحب  
 سلام کردند و تعالی ایشان را زنده گردانید جواب سلام باز دادند بعد از آن یاران دین سران  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاه خواجه این حکایت فرمود  
 که چه چیز است که در قدرت خدا تعالی نیست اما مرد باید که در فرمانهای او تقصیر نکند تا هر چه خواهد  
 شود آنگاه خواجه ششم بر آب کرد و فرمود که وقتی بخدمت خواجه خوشیخ عثمان بارونی روح حاضر بودم  
 و جامعست در ایشان نشسته بودند حکایت از مجاهده متقدمان و فوائد ایشان می گفتند و بنیان  
 پیری متنی ضعیف و خفیف عصاره دست گرفته بیامد سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان بارونی  
 برخواست ایستاد تمام در پهلوی خود جاداد آن پیر آغاز کرد و در سی سال است پیری  
 از من جدا مانده است اندر دور فراق او عالم بدین جای رسیده است و از حال حیات همتا  
 خبر ندارم بخدمت خواجه آمده ام فاتحه و اخلاص در خواست دارم برای آمدن پسر و سلامتی او  
 همین که شیخ عثمان بارونی روح این سخن بشنید سر در مراقبه کرد ویری بود چون سر بر آورد روی  
 لبوی حاضران کرد که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پسر جدا مانده را همین که خود  
 در ایشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پسر برو بعد یک لحظه پسر خود را بر باری چون  
 پیر از زبان مبارک سخن بشنید روی بر زمین آورد و باو گشت بنور در میان راه بود که آینده بیامد  
 دست پیر گرفت گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر خاطر خوش آمد و خانه پیر و پسر کجا شدند و اوقات  
 کردند پیر ششم ضعیف شده بود روشن گشت پای پس آن باو گشت پسر را بخدمت خواجه آورد  
 پای بوس گنایند خواجه آن پسر را پیش خود طلبید پرسید کجا بودی گفت بر بنیه دریا بودم و چون  
 در بنیه نبرد کرده بود ندا مرده بعد از آن مقام شسته بودم در ویشی هم بر شتابت مخدوم گویا که آن  
 در ویش خدمت مخدوم است و نداده و در بنیه دست دراز کرد و گردن من بزود گرفت و مرا نزدیک  
 ایستاد فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن در ویش همچنان کردم فرمود که ششم ششم

چون چشم پیش کردم خود را بر دوزخ و آیتا ده دیدم همین که این سخن گفتم و خواست که سخن دیگر  
گوید شیخ الاسلام انگشت مبارک در دندان گرفت که گوی آن پیر بودید سرور قدم خواصه آورد  
که اینک مردان خدای با این قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که اینهم قدرت خدای  
عزوجل تعبدانان هم درین محل فرمود که در وایت کعبه لاخبار آمده است رضی الله عنه در آفرینش  
قدرت خدای عزوجل فرشته آمده است بدان هیبت و بزرگی که خدای دانند پس نام آن فرشته  
بایل است انقض آن فرشته دوست دراز کرده است کی سوی مغرب و دومی سوی مشرق  
تبیح می گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و آن فرشته مومل است بر شنائی روز بدان دست  
نگاه می دارد و دستیک بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه می دارد اگر آن فرشته  
روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نیاید و اگر تاریکی را از دست بگذارد  
همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد و هرگز روز نگردد و لوحی معلق آویخته اند و خطا سپید و سیاه اند  
و دومی نبشته اند آدمی بیند گاهی بفرزاده گاهی نقصان کند چون بفرزاید روشنی روز زیاده گردد و  
چون نقصان کند تاریکی شب زیاده گردد و اینهاست که گاهی روز دراز و گاهی تاریکی شب کوتاه  
گردد و خواه این فوائد تمام که چشم پرآب کردای های بگریست و در عالم سکر بود و فرمود که درین راه  
مردان خدای باشند هر معامله که در عالم می گذرد و هر عجبی که از آن قدرت می باشد پیش نظر ایشان  
آن چیز با معائنه است و می بینند و پیش بندگان خدای عزوجل آن معامله بازمی گویند تعبدانان  
هم درین محل فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و هیبت که یکدست در آسمان است باد باران  
بدان دست نگاه می دارد و آن دست که جانب زمین است آبها بدان دست نگاه می دارد  
اگر آن فرشته از آن دست آبها بگذارد همه عالم فرو شود و اگر از دست باد و آبها بگذارد همه عالم زیر باد  
گردد و تعبدانان هم درین محل فرمود که حق سبحانه و تعالی کوه قاف را بیا فریده است بزرگی آن  
بگذرد همه دنیا است و این دنیا و جمل چیزها در میان آن کوه است که می تا به خیال کند در کلام الله عزوجل  
می شود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این را تفسیر کرد و فرمود که

حق سبحانه و تعالی فرشته دیگر آفریده است که بالای آن کوفشته است و تسبیح او همین است که میگوید  
 لا اله الا الله محمد رسول الله و نام آن فرشته قزائل است و بدان کوه و گل است او گاهی دست  
 می کشاید و گاهی نمی بندد و رگمای زمین بردست او است بهرگاهیکه خدای تعالی بخواهد که بر زمین  
 تنگی پدید آید و آن فرشته را فرمان می شود تا رگ زمین در کشد چون رگها را بهم آید آنها و شمشاد شک  
 شود دنیاات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در زمین فرستد آن فرشته را فرمان می شود تا رگ زمین  
 بکشاید و چون خواهد که خلق از براندازی قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان میدهد تا رگ زمین بچینش آید آن  
 رزق گویند پس زمین بچیند تا آن زمان که فرمان شود بجهان زمین هم درین محل فرمود که شنیده اید از زبان  
 شیخ الاسلام خواجہ عثمان فاروقی رح و از شیخ سیف الدین باخردی رح که در سراسر العارفین مشتهر  
 دیده ام که خدای تعالی آن کوه را چهل جهان جزاین جهان چهار چند بیا فریده است و هر چنانچه  
 از آن چهار صد قسمت است و هفتی چهار چند این دنیا است و اندرین چهل جهان که از پس آن است  
 هیچ خلقت نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نور است و زمین آن از درخت و ساکنان آن همه  
 فرشتگانند پس آن چهل جهان را آدم دانند و نه ابلیس و نه بهشت و نه دوزخ از آن روز باز که شیاز  
 هدایت تعالی آفریده است آن فرشتگان هر مری می گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله پس آن  
 چهل مجاہد است و او پس آن دیگر مجاہد است که بزرگی عظمت آن ندانند مگر خدای عز و جل  
 بعد از آن فرمود که این کوه را بر سر گاو نموده اند و بزرگی آن گاو بی هزار سال راه است و  
 آن گاو ایستاده است و حمد و ثنای گویند مگر خدای عز و جل را و سر آن گاو در مشرق و دم آن  
 در مغرب است بعد از آن شیخ عثمان فاروقی رح قسم را ندانان روزیکه این حکایت از زبان شیخ  
 مودود دشتی شنیده ام خدمت ایشان سر در مراقبه کردند و رؤیای بجزمت ایشان حاضر بود  
 از درون آن خرقة ناپیدا شدند همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن درویش سوگند خورد  
 که من و شیخ مودود دشتی رح هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجہ فاضل می فرمود و در  
 معانی می کردیم که در آنجا در نبود این مکاشفه سبب آن بود که درین تنگی پیدا شده بود و ایشان

در وقت حکایت آن را متعانه میکردند آنگاه شیخ الاسلام خواند محبین الحق والبرین ادام الله تقوا  
 فرمود که در پیش از وقت باطن هم چنین می باید که بنهونده که در حکایت اولیا نقص دارد آن را بدو  
 معانه کنانند قوت کرامت او را ملزم گردانند آنگاه هم درین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی آن  
 جانب سمرقند مسافر بود نزدیک محلت امام ابواللیث سمرقندی بزرگی مسجد بنا کرده بود دو چشمند  
 ایستاده می گفت که محراب بدین سمت بدارید که سمت کعبه انجاست دعا گو آنجا استاده بود گفت که  
 این طرف نیست آن طرف است که دعا گو می گوید هر چند که دعا گو بگفت او شنید دعا گو بر پشت  
 کرد و گردن دو چشمند بگیرم گفتیم بدان سستی که می گویم کعبه است یا نه چون آن دو چشمند بدین معانه کرد  
 خانه کعبه را هم بدان سمت بدید که دعا گو می گفت بعد از آن هم درین محل فرمود و این حکایت کرد که  
 حق سبحانه و تعالی ما را رابعا فرمود در آن روز که دوتیغ را بیا فرید فرمان داد که ای مارا مانتی  
 بتومی و هم نگاهدار مار گفت فرمان بردارم خداوند که دمان باز کن آن مار دمان باز کرد و تشنگا  
 فرشتگان را فرمان داد و دوزخ را گرفتند و دوزخ آن مار نهادند پس فرمان آمد که دمان بر بند  
 دمان بر بست اکنون دوزخ در دمان آن راست در زیر هفتم زمین پس اگر دوزخ در دمان  
 نبودی جمله عالم مسمومی و هلاک شدی بعد از آن بر نظر مبارک ماند که چون روز قیامت بگوید  
 حق سبحانه و تعالی فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دمان مار بیرون آرند و دوزخ را  
 هزار سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چندان بود که حق سبحانه و تعالی  
 اگر فرمان دهد جمله آدمیان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ را بتابند چون یک دی بزنند جمله شهر  
 قیامت پر شود و گرد آنجا خواجها این فوائد تمام کرد و فرمود هر که خواهد عقاب آن روز زمین بود  
 پس او طاعتی بکند که نزدیک آن بهتر از هیچ طاعتی نیست که کند این دعا گو عهد داشت کرد  
 که آن طاعت که تمام فرمود در آن زمان را فریاد رسیدن و حاجت یارگان را را و آوردن و  
 گرسنگان را سیر گردانیدن که حاج علی بهتر ازین عمل نزدیک خدای تعالی نیست بدین که خواج  
 این فوائد تمام کرد و خلق و دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذلک محاسن منقشتم روز چهارشنبه

و دولت پای بوس هدیه گشت چند نفر حاجی از خانه کعبه زادوا الله شرفاً و تعظيماً آمده بودند سخن  
 در فاطمه افتاده بود بر لفظ مبارک رانده و راناشایح طبقات نبشته دیده ام که فاطمه را از برای بگردان  
 حاجات بسیار باید خوانند در خبرست اور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه حاجتی یا کاری مشکل  
 پیش آید فاطمه الکتاب برین طریق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم جیم بار در لام  
 الحمد و خال کند وقت آمین سه بار آمین بگوید حق سبحانه و تعالی آن هم را بکفایت رساند  
 بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند یا ران  
 گره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بودند بر لفظ مبارک رانده حق سبحانه و تعالی بجا  
 من بسیار کرمتها از زانی داشت چنانکه پیش از من هیچ پیغمبری نبود انگاه فرمود که نشسته بودم  
 که مترجم بیل عم بیاید و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می شود نزدیک تو کتابی شده است  
 و در آن کتاب سورتی فرستاده ام اگر آن سورت در توره بودی هیچ کس از آشت موسی عم نبود  
 گشتی و اگر این سوره در انجیل بودی هیچ کس از امت عیسی ترسان نشدی و اگر سوره در زبور بود  
 هیچ کس از آشت داود گشتی و این سوره در قرآن از ان فرستاده ام تا برکت این سوره  
 آستان تو از خدای تعالی مظهر باشد تا روز قیامت از عذاب و فزع و هول آن برادر برکت  
 خواندن و مطالعه کردن این سوره ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدان خدائی که ترا برستی  
 بخلق فرستاده اگر در یابای روی زمین برادر گردد و درختان عالم قلم گردند و هست آسمان بهفت  
 زمین کاغذ گردد و از ابتداء عالم تا انقراض فصل این سوره نبشته نشود و بعد از آن خواهد آمد الله  
 بقره بر لفظ مبارک رانده که سوره فاطمه جمله در بارادیمار یا راناشفاست بهیاری که هیچ  
 علاج نیکو نشود این سوره میان سنت و فقیهین از پادشاهان و بیکار بخواند و برادر  
 پدر حق تعالی او را شفا دهد و صحت نبشته از برکت این سوره بعد از آن هم درین محل فرمود که  
 در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحه شفا کل داء یعنی سوره فاطمه شفای  
 هر درد و ما بعد از آن هم درین معنی فرمود وقتی مادر من میشد نور الله مرقدہ را از حق تعالی طلب بود

مدت دو سال بیشتر بود چون از علما و دربانان و وزیران بخدمت خواجہ فضیل عیاض رح فرستاد که از  
 فرستاد که از دست زحمت من بجان رسیده ام و هر علاجی که کردم مرا صحت نشد الغرض چون وقت  
 درآمده بود و خواجہ فضیل عیاض رح بر خور بر خاست بخدمت ما دون رشید بیاد دست مبارک  
 خود بر ما دون رشید فرود آورده و فاخته چهل و یکبار بخواند بر دی بر مید بنویز نیکنه و مید بود که  
 اوان زحمت صحت یافت آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی امیر المومنین علی رض بر سر بیماری رسید  
 فاخته بخواند بر سر در زمان صحت یافت فردی دیگر عیادت او آمده بود پرسید که چگونه شما صحت  
 شد گفت امیر المومنین علی رض بیامند همین سوره فاخته خواند مرا صحت شد هنوز این سخن نگفته بود  
 آن مرد از حمت شد و هم در آن زحمت برد و از سبب بر اعتقادی او بود که مردم را هر کاری که  
 باشد صدق می باید و عقیده نیک می باید اگر دست بی فاخته فرود آورد همه صحت شود و خاصه سوره  
 فاخته که جملی در و ما را شفاست بعد از آن بر لفظ مبارک را نکرده تفسیر آمده است که خدای تعالی  
 همه سوره را یک نام خواند و سوره فاخته را هفت نام خواند اول فاخته الکتاب دوم سبع المثانی  
 سوم ام الکتاب چهارم ام القرآن پنجم سوره مغفره ششم سوره رحمت هفتم سوره النامیه و هشتم  
 سوره هفت حرف نیست و نیامده است اول حرف ث زیر ا چه اول ثبوست خواننده الحمد  
 با ثبوت کاری نیست دوم حرف جیم نیست که جیم از جهنم است خواننده الحمد را با جهنم کاری نیست سیم  
 حرف دی نیست که ز می از ز قوم است خواننده الحمد را با ز قوم کاری نیست چهارم ث نیست که  
 شین از شقاوت است خواننده الحمد را با شقاوت کاری نیست پنجم حرف ف نیست که فاطمه است  
 است خواننده الحمد را با فاطمه کاری نیست ششم ف نیست که فار از فراق است خواننده الحمد را  
 با فراق کاری نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری نیست  
 و درین سوره هفت آیه است امام ناصر بنی رح می نویسد که درین سوره هفت آیه است  
 تن هفت اندام آفریده اند هر ان بنده که این هفت آیه بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را  
 از هفت دوزخ نگاه دارد و آنگاه هم درین محل فرمود که شش طبقه است اول طبقه می نویسد که

حق تعالی درین سوره صد و بیست و چهار حرف فرمود و یک لکه بیست و چهار هزار پنجاه و سه مرتبه پس  
بعد هر حرفی که درین سوره است ثواب یک لکه بیست و چهار هزار پنجاه و سه مرتبه است که شادی  
به هزار برگشت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنج حرف است حق تعالی پنج وقت نماز فرمود  
در شبان روزی هر آن بنده که این پنج حرف را بخواند نقصی و نقصانی که درین پنج نماز کرده باشد  
خدا تعالی اوان بنده و پذیرد آنگاه فرمود که شصت و سه حرف است سه و پنج ضم کنی هشت گرد و خدا آید  
هشت و بیست بروی کشاده گرداند و هر دری که خواهد در روز رب العالمین ده حرف است  
ده را با هشت ضم کنی نهمده باشد حق سبحانه و تعالی نهمده هزار عالم بیا فرمیده است هر آن بنده  
که نهمده حرف را بخواند بعد و هر حرفی که درین نهمده هزار عالم است ثواب یابد از عرشش حرف  
ست شش حرف را با نهمده ضم کنی بیست و چهار باشد حق تعالی در شب و روز بیست و چهار  
ساعت بیا فرمیده است هر آن بنده که این بیست و چهار حرف را بخواند از گناهان مچنان  
بیرون آید گوی که امروز از دوزخ زاده شده است از حیم شش حرف است شش را با بیست و چهار  
ضم کنی سی باشد حق سبحانه و تعالی پل صراط راسی هزار ساله راه بیا فرمید پس هر آن که این  
سی حرف را بخواند سی هزار سال راه بگذرد و چنانچه برق بگذرد و تا یک یوم الکین دوازده حرف  
ست دوازده را با سی ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی دوازده ماه فرموده است  
هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند هر گناهی که درین دوازده ماه کرده باشد قصاص  
از گناه وی بگذرد و وایاک نهمده حرف است هشت و چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد  
حق سبحانه و تعالی روز قیامت را که بمقابل پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد پس هر آن بنده که این  
پنجاه حرف را بخواند حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صد لیقان خدای کرده باشد  
وایاک نسیقین یازده حرف است یازده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک باشد حق سبحانه و تعالی  
در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است هر آن بنده که این شصت و یک حرف را  
بخواند بعد و هر قطره که از آن دریا بود آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار



بدین اوزانچه اقبال دینی فکرت آید انصراف الشیخ نوروزہ عرف مست نوروزہ را باشت یک  
 ختم کنی ہشتاد باشد ہر کہ روزی ہفتاد ہشتاد و نوازدہ بر دینی واجب بدین ہر آن بندہ کہ این  
 ہشتاد حرف بخواند حق سبحانہ و تعالیٰ از ہفتاد و نوازدہ ساقط گرداند آمنت علیہم غیر الغصوب  
 علیہم ولا الضالین آئین چیل و چہار حرف ست چیل و چہار را با ہشتاد ختم کنی صد و ست و  
 چہار حرف باشد حق سبحانہ و تعالیٰ صد و ست و چہار ہزار پنجاہ ہر خلق فرستادہ است ہر آن  
 بندہ کہ این صد و ست و چہار ہزار حرف بخواند ثواب صد و ست و چہار ہزار شیعیہ بدو بدو بدو بدو  
 بعد از آن ہم درین محل فرمود کہ وقتی براہین عثمان بار و نوازدہ رج ریشتری بودم در کنارہ و چاہ  
 رسیدم انجا کشتی نبود کہ گذریم و با تعبیل می فرمود خواجه فرمود کہ چشم پیش کن چون چشم پیش کردم  
 خود را پیش را در کنارہ و چاہ ایستادہ دیدم دعاگوی بخندہ عرضداشت کرد کہ چون گذشتیم  
 فرمود کہ پنج بار فاتحہ الکتاب خوانم پای در آب نہادم گذشتیم پس ہر کہ فاتحہ الکتاب بصوت  
 بخواند برای حاجت و نعم را اگر آن ہم و حاجت روا نشود و جنگ او بدین سن باشد چون  
 خواہد این فرایہ تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو ہر گشت الحمد للہ علی ذلک مجلس  
 ہشتم روز پنجمینہ دولت پای پوس حاصل شد سخن در او و تسبیح افتادہ بود و بلفظ مبارک  
 را نہ ہر کہ کرد و بدین وظیفہ کند باید کہ ہر روز بخواند و اگر ہر روز نہ خواند شب بخواند البتہ ہمہ حال  
 و وظیفہ کردہ باشد آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیر راچہ در حدیث ست قال انس  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تارک المور و ملعون یعنی ترک گیرندہ کرم ملعون ست بعد از آن ہمدین  
 محل فرمود کہ وقتی مولانا رضی الدین رح او سپ خطا کرد ای شگست ہمین کہ در خانہ آمد  
 اندیشید کہ این از کجاست باشد کہ بعد از فرض باہر او سوزہ بیل وظیفہ بود دوران روز و وظیفہ  
 از وی فوت شدہ بود آنکاخ ملائم این حکایت فرمود کہ بزرگی بود از بزرگان دین خواہد  
 عبد اللہ مبارک رح گفتندی وقتی از خدمت ایشان وظیفہ فوت شد همان زمان <sup>تقدیر</sup> تقصیر تو  
 و او کہ ای عبد اللہ حمدی کہ با ما کردی مگر فراموش شد وظیفہ کہ بود آن را خواندی فرمود نہی



صحنی غلیل کریم حبیب مجید مصطفی مرتضی مختار حاضر قائم حافظ شهید عادل حکیم نور محمد بنیان برهان  
 مومن مطیع مذکر و اعطاء واحد امین صادق ناطق صاحب کل مدنی بطی عربی باطنی قرشی مضربی  
 آتی عزیز برین زکوة تیم طیب طاهر طهر ضیعی سید تقی امام باقر حسین اقل آخر ظاهر باطن رحمت  
 شفیع محرم امزاحی حلیم شهید قریب نبیب ولی عبداللہ محمد کرامت اللہ و محمد آیت اللہ و سلم تسلیم  
 کثیر اکثر ابرجتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار این درود بخواند اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی  
 من الصلوة قطی و ارحم علی محمد حتی لا یبقی من الرحمة شی و بارک علی محمد حتی لا یبقی من البرکات شی  
 بعد از ان یک بار آیت الکبری بخواند اللہ لا اله الا هو الحق القیوم لا تاخذه سنین ولا نوم لما فی السموات  
 و لما فی الارض من فی الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین یدیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما  
 یشاء و یرحمه کرسیه السموات و الارض و لا یؤوده حفظهما و هو اعلیٰ اعظم بعد از ان سه بار بگوید قل اللهم  
 مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و ترفع الملك من تشاء و تنزل من تشاء و تنزل من تشاء  
 بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير بعد از ان سه بار بخواند قل هو اللہ احد بعد از ان هفت بار بگوید یا قیوم  
 نقل حبس اللہ لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم آنگاه سه بار بخواند ربنا لا تمکننا الا طاقه  
 لنا و اعف عنا و عقر لنا و ارحمنا انت مولنا فاقصرنا علی القیوم الکافرین برحمتک یا ارحم الراحمین  
 بعد از ان سه بار بخواند اللهم اغفر لی و لوالدئی و لجميع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء  
 منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار بخواند سبحان الاول البدی سبحان الباقی  
 المعید اللہ اصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد آنگاه سه بار بخواند و ان اللہ علی کل شیء قدير و ان اللہ  
 قد احاطه کل شیء عدد آنگاه سه بار بگوید توبه عند الغلام طلیل و لا یحک لنفسه نفعا و لا ضررا و لا موتا و لا حیاة  
 و لا نشورا بعد از ان سه بار بگوید یا اللہ یا حی یا قیوم یا اللہ یا لا اله الا انت اسألک ان تجیب قلبی بنور حقک  
 ابد یا اللہ یا اللہ بعد از ان سه بار بگوید یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا متقلب القلوب و الابصار یا  
 دلیل المستحیرین یا غیاث المستغیثین یا غنی توکلت علیک یا رب و غنوت امری انیک یا رب لا حول و  
 لا قوة الا باللہ العلی اعظم یا شاکر اللہ کان و ما لم یشاء لم یکن بحق الیک ان تبدا و الیک ان تسقین بعد از ان

یک بارگوید اللهم انی اسألك باسمک حوائج اقلالمین وعلیم غیر العاصین فان لک من کل  
 سالادک سمعاً حاضراً و اجاباً صلیه اوان من کل صامت علماً اطلقاً فاعلمنا مواعیدک الصادقة  
 واما دیک اشأله ورجتک الوهقه وفتحک السابقة النظر الی نظرة برکتک یا ارحم الراحمین تعبدان  
 یک بارگوید اللهم صل علی امته محمد اللهم ارحم امته محمد اللهم فخرج من امته محمد تعبدان سید بارگوید اللهم انی اسألك  
 باسمک الاعظم ان تعطينی ما سألتک بفضلك وکریم یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی فی السموات  
 ورضه الحمد لله الذی فی القبور قضاء و امره و الحمد لله الذی فی البر و البحر سبیل و الحمد لله الذی لا یأذو  
 لا اله الا الله رب لا تنزنی فردا وانت خیر الوارثین تعبدان سید بارگوید سبحان الله ما المیزان و  
 شتی اعلم ذرته العرش و سلط العرش و لا اله الا الله علی المیزان و شتی اعلم ذرته العرش و سلط العرش  
 برکتک یا ارحم الراحمین آنگاه یک بارگوید شیت یا الله ربنا کریماً و محمد نبیاً و یا لا سلام دنیا و بالقرآن  
 اما و بالکلیه قبله و بالمؤمنین اخواناً آنگاه سید بارگوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و السماء  
 بسم الله الذی لا یفترغ اسمی فی الارض و لا فی السماء و هو اسمع اعلم تعبدان خید بارگوید اللهم ارحمنا  
 من النار یا محیر تعبدان ده بارگوید نه بار لا اله الا الله و هم یا محمد رسول الله تعبدان یک بارگوید  
 و اشد ان الجنة حق و النار حق و المیزان حق و الموت حق و السؤال حق و الله اطوع و اشقاعة  
 حق و کرامه الاولیاء حق و معجزة الانبیاء حق فی الدار الدنیا و ان الساعة آتیت لا ریب فیها و ان الله  
 یبش من فی القبور آنگاه دست بالا کنده این دعا بخواند اللهم زد نورنا و زد حضورنا و زد فقرنا و  
 زد غنا و زد نعمتنا و زد همتنا و زد عقبتنا و زد قبولنا برکتک یا ارحم الراحمین تعبدان سبقت  
 و سوره ثین بخواند تعبدان سوره الملک بخواند تعبدان سوره الجمع بخواند تعبدان چون آفتاب بلند بر آید  
 ناز افشراق بگذارد ده رکعت بر پنج سلام نیت همین ست و رکعت اول فاتحه یک بار و اذا  
 زلزات الارض زلزالها یک بار و در رکعت دوم فاتحه یک بار و اما عظیمایک بار تعبدان ده بار و در  
 فرستة تعبد و در نماز قرآن مشغول شود تا صلوة چاشت تعبدان فرمود که صلوة چاشت بگذارد

و نوازده رکعت شیش سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره الفصحی یک بار چون سلام دهد صد بار  
 کلمه سبحان الله تا آخر بگوید و صد بار در دو بر پنج یا هر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد تبعده در تلاوت  
 قرآن مشغول شود تا آن زمان که استوار درنگ بگذارد البته با هر شتر خضر ملاقاتی شود و هر دو سوره  
 آخرین بخواند از الم حرکت تا قل اعوذ برب الناس و چون سلام بدهد بار در دو بفرستد تبعده  
 سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که نماز دیگر شود تبعه از آن صد بار بگوید لاحول و لا قوة الا بالله  
 اعلى اعظم تبعه سوره فتح بخواند تبعه سوره الملک پنج بار بخواند تبعه سوره عم يتناول و سوره  
 و ان زعمات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد آنگاه در ذکر مشغول شود در شرح مثل پنجشنبه دیده ام  
 هر که سوره و ان زعمات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد تبعه نماز شام بگذارد تبعه رست در رکعت  
 نماز حفظ ایمان بگذارد در رکعت اول بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در  
 رکعت دوم فاتحه یک بار و اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یک بار بعد از فراغ سر سجده کند  
 و بگوید یا حی یا قیوم ثم یتمی علی الایمان تبعه از آن صلوة الافا این بگذارد اما نزدیک باشش رکعت  
 بسته سلام اند در رکعت اول بعد فاتحه اذ انزلت الارض در رکعت دوم بعد فاتحه انکم التکاثر و در  
 رکعت سوم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان مشغول باشد که نماز خفتن در آید و او را کند و آن  
 و عا بخواند اللهم عني ذکرک و شکرک و حسن عبادتک تبعه از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد  
 در رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد را  
 شود تبعه چهار رکعت نماز صلوة السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص  
 یا نزهه بار چون از نماز فارغ شود سر سجده کند سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثم یتمی علی الایمان تبعه از آن  
 چون بنشینند این دعا بخواند اللهم انی اسألك برکعتی الیوم و صحتی فی البدن و راحتی فی المعیشتی و وسعۃ  
 فی الرزق و زیادۃ فی العلم و تبیت علی الایمان تبعه از آن شب راسه قسم کند اقل پاسب شب و در  
 نماز مشغول باشد دوم پاسب شب نماز تهجد بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بیعت  
 بود بر ما واجب است به چهار سلام بگذارد هر چه داند از قرآن بخواند آنگاه یک زمانی در خواب رود

تعبه برنج و تخمیر و ضو کند تا صبح کاذب مشغول بود در غم است که بزرگی را نمایا تهمید موت خنده بود  
از اسب خطا کرد پای شکست این بزرگ گرد خود برآمد که از کجا بود بافتن آواز داد که نماز تهمید  
موت شد همین بار آمد که پای شکست تعب از آن مشغول شود تا صبح کاذب چنانچه بالا گفته شده است  
همچنان باز از سر گیرد آنای باید که در زهتجا در نکند بر پشت شلخ خود درفته باشد الحمد لله علی ذلک  
مجلس نهم دولت پای بونی مدینه گشت شلخ او حد که مانی و شیخ و احد بران غرقوی و  
خواجده سلیمان عبدالرحمن و چند نفر دره نشان دیگر بخیر است خواجده حاضر بود و در سخن در سلوک می رفت  
تعب از آن بر لفظ مبارک را اندک سلوک را بعضی مشایخ صد مرتبه نماده اند از آن هفتده هم مرتبه کشف و  
کرامت است پس هر که درین خانه هفتده هم خود را کشف نکند او صد مرتبه مرتبه تعب از آن فرمود که  
در خاندان خواجگان چشت بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نماده اند از آن نیم مرتبه کشف  
و کرامت است پس خواجگان مامی گویند که مردم خود را درین مرتبه کشف و کرامت نگردانند چون  
هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود تعب از آن همدین محل فرمود  
که در سلوک آمده است که وقتی خواجده چند بند اویس را بر سپید کند که شاید راجح آنجا اسپید و اگر نخواهد  
بیا بید فرمود یک چیز خواهم و آن چیز آنست که موسی صلوات الله علیه بخیر است آن دولت  
پدر و فرزندی نشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بی خواست روزی شد پس بنده را با خواست چه  
کار اگر لایق و اهل آن شده ام به خودی خود حجاب بر خواهند گرفت بختی خواهد شد پس چه حاجت  
که خواست کنم تعب از آن سخن در عشق اقدار بر لفظ مبارک را اندک دل عاشق آتشکده محبت باشد  
پس هر چه در و فرود آید آن را بسوزد و نایز گردانند زیرا چه بیج آتشی بالاتر از آتش محبت نیست  
تعب از آن فرمود که وقتی خواجده بایزید بیطامی روح در مقام قرب شد بافتن آواز داد که ای یازید  
امروز روز خواست تو خوشبختی ماست بخواه هر چه می طلبی تا مطلب تمامم خواجده سرسجده نهاد  
گفت بنده را با خواست چه کار کردی خوشبختی که از یاد شاه شود بنده بدان را معنی است آواز کرد  
که ای یازید آخرت بتو دادم گفت آکی آن زندان خانه دوستان است باز آواز داد که ای یازید

بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک است هم بود ادم گفت خیر نذر آمد که بطلب مقصود تو  
 پیست تا بنویسم گفت آنگهی تو میدانی که مقصود من چیست بافت او از او ادکای بازیگر تو را طلبی  
 اگر ما تو را بطلبیم تو چه کنی همین که او از بر آمد خواهد سوگند خورد که بغیر خیال تو اگر مرا بطلبی فردای حیات  
 در میان خشم و آیم و پیش آتش دوزخ با یستم بیک آه جللی آتش دوزخ را فرو برم و آن را  
 تا چیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت دوزخ هیچ تابش ندارد چون بازیگر این سوگند بر زبان  
 راند بافت او از او ادکای بازیگر یافتی آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همه درین محل فرمود که راجعه  
 بصری می بینی از بنهای آن شوق اشتیاق عشق زیادی کرد الحریق الحریق خلق بصره آن  
 فریاد شنیدند پس چون آتش را اطفاء کنند و املی در میان ایشان بود گفت ایشان چه  
 نادانی است که آتش را باده اطفاء کردن آمده اند آتش محبت دارد و در سینه او عشق دوست  
 مسکن گرفته است چون طاقت نمی آرد فریاد می کند که الحریق الحریق و آتش عشق گشته نگردد  
 مگر چه حال دوست آنکه هم درین محل فرمود که مقصود حلاج رح را پرسیدند که کمالیت در عشق  
 دوست چه چیز است فرمود که چون معشوق بسلاسیاست بگشوده باشد پس عاشق را بر سر است  
 بر ابرو و ذره ازان قاعده خود حجاب نکند و در رضای معشوق کمر بر میان بندد و بشا هده او  
 مستغرق چنان فرود شود که در مهبستن و کشتن ایشان خبر نباشد آنکه خواجہ معین الدین اوم شد  
 تقوا و چشم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راند **خبر و یان چو بنده گیرند عاشقان**  
 پیش شان چنین میزند بعد از آن هم درین محل فرمود عاشقی را بر سر قیام بعد از آنکه از آن زن زدند  
 او اد دست فتنه از پای در نیامد و املی بر سر او رسید پرسید چه حال است گفت معشوق من  
 پیش نظر من بود بوقت مشاهده او دره الم بمن نرسید و خبر نبود امام محمد غزالی جانی می گوید که  
 وقتی عیاری بر سر او از بعد از دست و پای بر بندد او را در خنده یا فتنه شخصی بر سر او گذشت  
 او را در خنده دید پرسید که این چه طریق است گفت محبوب من در نظر من بود بوقت مشاهده او  
 ازین درد خبر نداشت چنان در مشاهده او مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنکه خواجہ





گفتی کسی سال است حق من بود اکنون من آئینه خود دیدم یعنی آنچه من بودم نماند و شرک و  
 جز آن و ما فنی از میان برخاست اما چون نمانده ام حق تعالی آئینه خویش است و این که میگویم  
 آئینه خویش یعنی حق بریان من می گوید من در میان آینه بعد از آن هم درین محل فرمود و بر لفظ مبارک  
 را ند که خواهم بپذیرد روح گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت بزم بهین حسرت نصیب  
 نشده است و چون بدرگاه شدم هیچ زحمتی نبود و اهل دنیا مشغول بودند بدنیای اهل آخرت بافت  
 و در میان بدعوی و ارباب تقوی به تقوی و قوی با کمال و شرب و قوی بمسرح و قوی و قوی که  
 پیش شاه بودند در دریا و بحر غرق شده بودند بعد از آن این حکایت فرمود دقتی بر آنکه کرد خانه  
 کعبه من طواف می کردم آنگاه همدین محل فرمود چون بخت رسیدم که از شمای عاشقی یعنی  
 باینده صادق دل خود را می طلبید وقت سحرگاه او از برآمد که ای باینده بجز ما چیزی دیگر نمی  
 تواند بود چه کار بعد از آن همدین محل فرمود که عارف آن کسی است هر کجا که باشد و هر چه خواهد  
 پیش او آید با هر که سخن گوید جواب از وی شنود و اما درین راه او عارف نیست که بر بی چیزی برود  
 بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه آنست که چون بدان مرتبه رسید جلگی عالم و آنچه در عالم است  
 میان دو انگشت خود بیند چنانچه خواهد باینده بجز را پرسید که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی  
 گفت تا اینجا رسانیده ام آن زمان که در میان دو انگشت خود نظری کنم جمله دنیا را و آنچه در دنیا  
 می بینم آنگاه هم درین محل فرمود که در حلاوت طاعت مرید بود و فرمود که مریدان را در طاعت  
 حلاوت آنگاه پیدای شود که او در طاعت خیرتم و شادان باشد از آن شادی او را حجاب و  
 بعد از آن هم درین محل فرمود که کترین درجه عارف آنست که صفات حق در وی بود آنگاه فرمود  
 وقتی را به بصری روح در غلبات شوق بود گفت ای اگر بدلی خلق مرا با تش سوزند و من مسخر  
 او انجا که دعوی محبت است هنوز هیچ نکرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیا مردان انجا که عفت و  
 رافت و درست با است هنوز درین کاری نباشد بعد از آن همدین محل فرمود که در مذہب اهل سلوک  
 عجبت و درون بر یک یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بد نیز چه توبه او محصیت یکی است از

طاعت هزارمینی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال در معرفت و محبت حق آنست که  
 اول بر خود نور دل نمایینی اگر کسی بروی بدعوی آید از ابقوت کرامت ملزم کند بعد از آن بن  
 محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ او حد کرمانی و شیخ عثمان هارونی رح طرف مدینه مسافر بودم  
 در شهری رسیدیم که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق دوامده هزار انبیاء را روضه است چنانچه  
 روایری آید زیارت انبیاء کردیم و بزرگان آنجائی را دریافتم چنانچه روزی در مسجد دمشق نماز  
 و شیخ او حد کرمانی و شیخ عثمان هارونی رح و غزری بود او را محمد عارف گفتندی از صدر بزرگ  
 بود و از حد و اصل بود و درویشی چند بر ابروی نشسته بودند حکایت درین بود هر که دعوی چیزی  
 بکنند تا آن راسیا بن خلق اظهار کنند که بدانند الغرض مردی بر محمد عارف و بخت بود و محمد عارف  
 می گفت که فدای قیامت درویشان را عذری خواهند خواست مینی محدث خواهد بود و تو اگر از  
 حساب عتاب آن مرد را دشوار ندان گفت این سخن در کدام کتابست خواجهمحمد عارف تا نام از کتاب  
 یاد نمود دانی سر در مراقبه کرد و کشف محبت آن مرد گفت تا ما نتوانی درست بنویس ما را که گفت هر چه  
 بنویسند خدا را بتجائی آن محقق میشی آن مرد دیدار تا به بیند بر فور فرشتگان را فرزان شد آن صحیفه که  
 در آن آن سخن بود آن مرد را نمودار کردند بر خواست اقرار کرد و سر و قدم آورد گفت اینک مردان  
 فدای اقبال از آن سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی کرامت بتایید بر فور خواجهمحمد عثمان هارونی  
 دست در زیر مصلای درویشی تنگمای بنزد برودن آورد و درویشی حاضر بود او را داد که بر و معلوم برای  
 درویشان موجود کن همین که شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ او حد نزدیک چوبی نشسته بودند  
 دست بروی زدند بفرمان فدای تعالی آن چوب زر گشت بود بعد از آن دعا گو بماند او بسیار  
 پر خود نوشتیم که چیزی اظهار کنم بر فور شیخ عثمان هارونی رح سوی من کرد گفت شما چرا هیچ  
 سخن نگفتید درویشی بود که گرنگی اثر کرد از شرم می گفت بر فور دعا گو دست دراز کرد از زیر گیم چار  
 قرص جوین بکشید جانب آن درویش پرتاب کرد آن درویش و خواجهمحمد عارف بر زبان مبارک  
 ماند که درویش را تا چندین قوت نباشد او را درویش نتوان گفت تا آنگاه فرمود یکی از بزرگان بود

او گفتی چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک خلق ز رفتم خدای را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت حق  
 پیش من مستولی شد بلکه وجود خود را نیز دشمن گرفتم و همت از میان برداشتم آنس بقا و لطیف  
 حق داشتم بعد از آن فرمود که در سلوک آمده است که زودا قیامت نوعی از عاشقان را فرمان  
 شود که در بهشت فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بد که از برای بهشت ترا  
 پرستیده اند آنگاه خواجه فرمود که روی چون برضا خود کسی را بدهند آن کس بهشت کچند  
 بعد از آن این اشاره فرمود اگر تو ایندیسر بقا اول باز وید تا بدین حدیث رسید و اگر به هم نشد  
 ز به پا دست که بر شامی برد آنگاه خواجه چشم پر آب کرد بای بای گریست گفت درین راه بسیار  
 مردمان را عاجز گردانید بسی عاجزان را ببردی رسانید آنگاه هم درین محل فرمود که گنا شمارا  
 چنان زیان ندارد که چیزیستی و غوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که در پیش بود از بعد  
 بزرگ یکی از اصحاب حق او گفتی که اهل دنیا در راه دنیا معذور اهل آخرت مسرور اند و مسرور  
 بدوستی حق و اهل معرفت را نور علی نور و این بهتری است که اهل سلوک دانند عبادت با اهل معرفت  
 پاس انقاس است آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد مراد آن باشد که با حق سخن میگوید  
 و چون چشم بر هم نهد طلب کند سر بر ندارد تا مگر اسرافیل صور نهد از بسیاری طلب که با خدا تعالی  
 مشغول دارد و بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری رح گفتی که علامت شناخت حق تعالی  
 که نخستین از خلق و خاموش شدن در معرفت است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع  
 کرمانی رح را پرسیدند که چند سال است زیر چه چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت او خلق آمد  
 بعد از آن فرمود هر که خدای را شناخت اگر او از خلق عزلت نگیرد همچنین پندار که در روی نیست نیست  
 آنگاه همدین محل فرمود که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بر دارد تا یگانه شود  
 چنانچه دوست یگانه دوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود هر دو هر دو سرای فرود  
 نیاید آنگاه بر لفظ مبارک اند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست بعد از آن فرمود که  
 اگر فردای قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت نرسد و شورش او را بر خود علم بود و نه عمل

چون این کس فی جبهه باشد و این در ورا الی اباید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگیرد  
 و کردی دوست بنویسد عارف بمعرفت نزد تا عارف یا دنیار و تبعه از آن فرمود که از فریاد اهل محبت  
 هرگز نمائند و با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال ترشد و ریاضه فریاد عاشق تا آن  
 زمان سست که از مشاهده دوست دورست همین که بدولت مشاهده برسد گفتگوی از میان برخواست  
 آنگاه ایمن سخن بر لفظ مبارک را که از جویهای آب روان آوازی شنوی که چگونه فریادی که شنیدین  
 که بزیار می رسید ساکن می گردید پس چون عاشق بمشوق رسد و از فریاد نمائند بعد از آن فرمود که  
 شنیده ام از زبان شیخ عثمان بازوی می ج که خدای زاد و ستانند یعنی همچنان که یکسان در دنیا  
 از وی محبت باشد نابود گردند و عبادت چگونه کنند بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی خواب  
 عبد الله خفیف روح بسو بکار و نیاز مشغول شد یاد آمد که این خلایق دوست بود و گوشت خورد تا که  
 در حیات باستم در دنیا هیچ کار که از دنیا تعلق دارد و نظایم آخر الامر بجاه سال نسبت وقتی کسی  
 ایشان را مشغول بکار دنیا ندید آنگاه او دلوله عشق خواجیه بایزید روح حکایت فرمود که هر صبح از  
 هنگام او را و فارغ شدی و در یک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این خدا آمد یوم بعد  
 الا ارحس یعنی بود آن ساعت که این زمین را بر پیچید و زمین دیگر پیدا از آن تافراق بصال  
 بجل شود آنگاه همدین محل فرمود که وقتی خواجیه بایزید روح در محراب طام متوضا بر روی  
 آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریادی کردند می گفت هر چند که در محراب نظری کنم می بینم  
 عشق باریده است هر چند که خواستم که بایم برون شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است  
 هر که در راه عشق دوست فروشد نام و نشان از وی بر نیاید همدین محل بر لفظ مبارک اندک  
 اهل عرفان بر زبان سخن دیگر جز یاد حق نگردانند بعد از آن فرمود که کثرت چیزی که بر عارفان  
 پدید آید آنست که اذمان و ملک تیر کنند خواجیه چشم پر آب که در فرمود که حق آنست که هر دو جهان  
 در دوستی او بزل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت اگر محبت به خود آنگاه  
 آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب اند و از طلب کاری و دوستداری

فارغ اند خود مشغول مشاهده مشوق اند که معشوق خود باشند و مقابل مطلوب بطلبی بخود  
نگر نیست و در راوی محبت کاویطیعان است آنگاه فرمود که خواجہ جنون محب رح فرموده است چون  
دلہارا اولیاء خود مطلع است از دلہارا وید کہ با محبت و معرفت او متواضعند کشید بہا و تششمنوں  
گردانید پس بار کردن خاص بہتوانند داشت کہ طلال مجاہدات و ریاضت یافت مجاہدہ آمد  
تجدد انان فرمود کہ عارف آن بود کہ ہمہ کند یکدم بہست کرد و عارف و دم چسبیت کہ ذکر خداے  
بگوید و ہمہ عمر خود فدای آن دم کند اگر این چنین دم دریا بد اگر سالہا آن دم در میان آسمان  
بین بگوید یا بتجدد انان فرمود کہ شنیدم از دیان پیر خوشی عثمان بارونی رح کہ اگر این  
را نہ خصلت بود حقیقت بدان کہ خدای تعالی او را دوست می دارد و اول آنگہ خادوات چون  
سخت و دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین تجد انان فرمود کہ  
اگر ما حیان بقالب گرد خانہ کعبہ طواف کنند اما چون از ان مشاهده غافلند نخواہند و اہل محبت  
و عاشقان این راہ بہ قلب گرد و عرش مجاب عظمت طواف کنند چون خبر انان مشاهده دارند  
زیرا کہ کنند و بقا خواہند آنگاہ فرمود و محبت میان اہل سلوک علمی است کہ صد ہزار علمای میخوانند  
کہ دانند و ذرہ انان علم ایشان خبر ندارند و در زیر نیز طاعتی است ز اہل ان را از ان نسبت  
و غافلند و آن سری است کہ بیرون این دو عالم است و این را ندانند مگر اہل محبت اہل  
عشق آنگاہ فرمود کہ چون این کسی درین ہر دو عالم ثابت گردد و آن را بداند پس او را  
ہرگز نہ بیند تجد انان فرمود کہ این ہمہ گفت و فعلہ و حرکت کہ ز اہل عشق و سلوک و طائفہ  
عشق در وجود می آید این ہمہ بیرون آمدہ است اما چون درون پرورہ جای یافتند  
خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو کوئی کہ ہرگز آن شور و فیراد نہ بود آنگاہ فرمود کہ آن  
دلیران چندان نیست کہ خواجہ عارفیت از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون  
حضور آید چہ جای گفتگوی ست و فریاد چون خواجہ این فراید تمام کرد دعا گو باز گشت و  
الحمد للہ علی ذلک مجلس ہم روز پنجشنبہ دولت پای ہوس حاصل گشت کہری از

بزرگان و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در محبت یک افتاده بود بر لفظ مبارک را اندک در حدیث  
 آمده است قال علیه الصلوة والسلام العجبة تؤمن یعنی اثر کند اگر بدی در محبت نیکان بنشیند امید  
 آن باشد نیک گردد و اگر نیک در محبت بدان بنشیند بد گردد زیرا چه هر که یافت از محبت یافت و هر که  
 نشت یافت از نیکان یافت آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در محبت نیکان باشد امید بود که  
 محبت نیکان در وی اثر کند دلیل بر نیک او باشد اگر نیک در محبت بدان چند روز ملازم باشد  
 او نیز عوایشان گردد بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک آمده است که محبت نیک بهتر از کار  
 نیک است محبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدین حکایت فرمود که چون خلافت بخرطاسب  
 یعنی الله تعالی عنه او را بادشاه عراق در صفا گرفتار آمد او را پیش امیر المومنین عرض آوردند  
 امیر المومنین عرض فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشی و این ملک هم ترا ازانی اسم  
 بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد عمر فرمود رضای امان الاسلام و امان السیف یعنی که  
 اسلام قبول کن و گرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام قبول نمی کنم عمر فرمود رضایت بخ  
 و ایشان را بخواند آن بادشاه در کیاست تمام بود و نیک دانای چون این حال مشاهده کرد روی  
 سوی عمر کرد و عرض گفت من شش ماه بمقدمات دهنده آنگاه کسی عمر فرمود آب بدهند آب در آوند  
 آوردند آن بادشاه گفت من دیرین آوند آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او در آوند زرد  
 یا قرمز آب بیا رنجه چنان کردند هم نخورد گفت مرا آب در آوند گلی بیا بیا بیا بیا در آوند گلی آوردند  
 بدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا کشتی عمر فرمود  
 که من عهد کردم کشته نمایم این آب نخوری آن بادشاه بر آوند آب ببرزین زد و کوزه شکست و  
 آب بریت آنگاه عمر گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم تو مرا کشته می آید استعجب  
 ماند فرمود که امان و ادام بعد از آن او را در مصاحبت مردی فرمود که آن یار در غایت صلاحیت و ریاضت  
 بود چون بادشاه را در محبت آن یار بردند صلاحیت آن یار بر روی اثر کرد جانب عمر پیغام فرستاد  
 که مرا پیش خود طلب کن تا ایمان آورم عرض او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون

اسلام آورد و عمر فرمود که اکنون ملک عراق ترا می دهیم آن بادشاه جواب داد که مرا ملک را نمی آید  
 مرا از ملک عراق یک دیوی خراب بده در وجه معاش من کفایت باشد عمر قبول کرد و کسان خود را او  
 عراق فرستاد و جمله ملک عراق را انحصار کرد و هیچ دیوی خراب نیاقتند عمر بادشاه عراق را صورت حال  
 باز گفت که در ملک عراق هیچ دیوی خراب نیست بادشاه گفت که مقصود من آنست که ملک عراق  
 چنین آبادان و معمور بتوسلیم کنم اگر بعد ازین هیچ دیوی خراب نشود فردای قیامت عهده جواب  
 خدای عمر باشد بن من بعد از آن چشم پر آب کرد که زهی گياست آن بادشاه که از مردمانا بود و انگاه  
 فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان بارونی رح که مردم سحر اسم فخری گردد فرمود که آن زمان که  
 فرشته دست چپ او تا هشت سال بر روی هیچ نویسد انگاه فرمود که عارفان حق باشند که او حق  
 هیچ چیز باز نگیرند بعد از آن فرمود که بر هر عارفی که تقوی با او صحبت نیک کند حقیقت بدانکه در درونی  
 محض حرام می خورد و انگاه فرمود که روزی از خواجه حبیب بن ادریس رح شنیدم که بطریقیت محبت رسید  
 که شوق فراق محبت چیست فرموده که فراق محبت آن بود که از آن حق تعالی سردی رسانیده راه رفتنی  
 پیدا آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و از راندن می ترسد اما هر که حق را دوست دارد و بهشت را دوست  
 ندارد و اگر دو انگاه خواجه معین الدین ادا شد تشواه بر لفظ مبارک راند که محبت در میان اهل سلوک  
 و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید براند بعد از آن عهدین محل فرمود که در کتاب  
 محبت نوشته دیده ام بخدا و خود مولانا شرف الدین رح صاحب شریع الاسلام بود که وقتی خواجه  
 شبلی رح را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین بر داشت  
 خوف من از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود جدا کند گوید که مرا بخی ستای دوم از  
 ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بیلاست بر من کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و طاعت ضائع  
 کرده باشم بعد از آن عهدین محل فرمود که وقتی بخدمت خواجه شبلی رح مودی روی بر زمین نهاد پس  
 سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراموشی آمد پرسید چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود  
 آن آنست که معصیت کنی و امید داری که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است انگاه پرسید

اصل در میان عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بیدار فضیلت عارفان  
 همین است آنکه بهمدین محل فرمود که غریزین چیزی که در جهان است چه چیز است فرمود و چه چیز است  
 اول عالمی که سخن او از علم خود بود و دوم مردی که او را طبع نه بود سوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند  
 بعد از آن محل فرمود که وقتی خواهی خود را انون مصری روح در سجده گری با اصحاب طریقت نشسته بودند  
 و محبت می گفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را اگر گویند خواجیه و اولاد انون  
 مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طائفه اند که دلهای ایشان از کدورت بشریت آزاد  
 شده اند و از بهوای دنیا و ثب اوصاف شده باشند پس چون چنین شوند در درجه اعلی با  
 حق بیارامند و از جمله مخلوقات خالق را برگزینند و از غیر دوست برسانند آنکه مالک شوند نه ملوک  
 آنکه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن با نفاس اهل محبت و شایع طبقات را بهین خلق  
 است که مخلوق با مخلوق اندر زیرا چه از خلق خدای بیرون آمدن نه بر رسوم دهر و نه علوم  
 آنکه فرمود که عارف و مشق دنیا است و دوست مولی از سبب تیرگی او که در دنیا دارد و هر چه  
 غل غش و حسد است خیر ندارد و بعد از آن پرسیدند که عارف را اگر چه بسیار باشد فرمود که آری اما  
 چنانچه در راه بود چون بمقتل قوت رسید و طبیعت وصال چشمه گریه نازل شود آنکه فرمود که نظایر  
 را عاشقانند که ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات  
 نیست دینی دانند که در عالم چیزی موجود است یا نه و ایشان را طائفه فصحاء و مله اند در نظر  
 بعد از آن فرمود که هر که را دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس او را واجب است که در  
 سرای را بگری بنید و اگر نه بنید عاشق صادق نباشد آنکه بهمدین محل فرمود که وقتی داود را  
 را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بیرون آمد با ستاو در پیشی بخدمت حاضر بود سوال کرد که  
 چیست که چشم بسته ای فرمود که امر در چهل و پنج سال است که چشم را بسته ام تا بخر خدای تعالی بگری  
 نظر کنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستی خدا کنم و نظر بگری کنم یا کسی پیوندم بعد از آن  
 فرمود که بزرگی بود از وی شنیدم که فدای قیامت حق تعالی بفرایدا اعمال اولیا مطلقه کنند



و آنرا سبب آن که چون او را برگزیدند و اختیار کردند پس رو دادند که میان ایشان در آیند بود و  
احتمال نکنند که ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو بعد از آن فرمود که خواهی بود همیشه با او  
گفتی که چون سجاده تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست گیرد محبت خویش بر وی مستولی  
گرداند بار دیگر چون مردم چنین شدند پس دوست او را در سرای خود انیت فرود آورد تا باقی مانع  
بعد از آن فرمود که چون عارف بحق رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد و بعد از آن  
چون او را پرسند که کجا بودی و چه خوابی او را هیچ جوابی غیر از این نیست که گوید بالمشهد میرین محل  
فرمود که اگر پرسند افسس شریحه صدره چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم وحدت  
و جلال ربوبیت افتد تا بینا شود تا بغیری نظر نکند آنگاه فرمود که وقتی در بخارا مسافر بودم مردی  
دیدم از حد شمول انانیتنا پر سیدم که ای خواهر چند مدت باشد که شما بینا شده اید فرمود و آنچنان  
بود چون در دوستی کار من کمالیت رسید و نظر بر وحدانیت و جلال عظمت اتمادون گرفت و در  
نشسته بودم خبری در نظر آمده پیش این با لفت آواز داد که ای مدعی دعوی محبت مکنی نظر  
برگیری مکنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمند شدم که گفتن بر زبان نیاید مناجات کردم  
اکی دیده که بغیر دوست بیند که ربا و هنوز این سخن نیکو نگفته بودم که هر دو چشم تا بینا شدند بعد از آن  
فرمود که چون حق سجاده تعالی آدم عم را بیا فرید او را فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد  
دل در محبت پیوست و جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر وصلت رسید صحت آفرینش  
آرمیان در عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار ستر سجده  
نماوی و در مناجات این گفتی که اکی مرا چون فردای قیامت بر انگیزی تا بینا بر انگیز گفتند  
این چه دعاست که قومی کنی گفت آن کس که دوست را ببیند نباید که فردای قیامت برگیری  
دیده شود و آن اندوختی نباشد بعد از آن حکایت درویشی افتاد که درویشی امنیت هر آنیده  
که بیا یا را محروم گذارد و اگر گرسنه باشد طعام سیر خوراند و اگر بزه باشد جانه نفس در بر او  
کنده بایده که همه حال آن کس را محروم گذارد و از حال او پرسان باشد که همین است آنگاه فرمود

و قتی دعا گو شیخ عثمان مارونی درویش مسافر بودیم شیخ بهاؤالدین بختیاراوشی را دریافتم  
از حد و درگ بود و یکی از او اصلا حق مشغول بود آنرا در خانقاہ آن درویش رسم بودے  
ہر آئینہ وہ وندہ کہی آمدی محروم از خانقاہ ایشان زرقی و اگر بہ نہ بیادی جائزہ نفیسش  
برود ادبی و مہو نہ نیک ندادہ بودی کہ جامہ ہای دیگر از عالم غیب بر سیدی آفرض چند روز  
بخدمت ایشان ملازمت کردیم و آن درویش فرمود کہ آن نفیحت این بودای درویش  
ہرچہ ترا پیدا شود در راہ خدای تعالی بدی و فلو سی نگاہ نداری و طعام بر بندگان خدای  
برسانی تا تو از دوست باشی آنگاہ فرمود کہ ای درویش ہر کہ نعمت یافت ازین یافت بعد از  
ہم درین حکایت فرمود کہ درویشی بود از حد فقر تا او را رسم بودی اگر چیزی از مفتوح بروی  
رسیدی ہمہ را بدرویشان دادی و آیندگان را نیز نصیب کردی و خود در خانہ گذرانیدی  
چنانچہ وقتی دو نفر درویش صاحب ولایت بر سر وقت اورسیدند آب طلب کردند آن درویش  
اندر بون رفت و دنان جوین موجود بود کوزه آب پیش آورد کہ آن درویشان گرسنہ بودند  
و دمای نان تناول کردند و آب بخوردند روی یکدیگر کردند کہ این درویش کار خویش کرد  
ما را نیز می باید کردی گفت دینار دہم دوم گفت او سبب دنیا این در ضلالت افتد آنگاہ کرد  
کہ درویشان بخشندگان دنیا با خرت دادیم دعا کردند بگذشتند آخر حال آن چنان درویش  
کامل حاصل شد کہ روزی در مطبخ او ہزارین طعام موجود شدی کہ خلق خدای را خورانیدی  
بعد از آن فرمود کہ در راو محبت عاشق کسی بود کہ از ہر دو کون دل خود بریدہ گرداند آنگاہ خواہ  
فرمود کہ محبت چار معنی دارد یکی بردوام ذکر خدای بدل و جان شاد بودن دوم آنست کہ  
عظیم گرفتار حق سوم آنست کہ اشتغال کردن و آن قاطع باز زیدن چہارم بر خود گردیدن و  
غیر اوست چنانچہ در کلام الشرفان داده است قل ان کان اباؤکم و اناؤکم و اخوانکم  
و اولادکم اتبع و صفت مہمان ست کہ بر محبت ایشان برین معنی اثار بود و بعد از آن بر چہار معنی  
روندی محبت دوم طہیت سوم جہا چہارم تعظیم آنگاہ فرمود کہ بر محبت حق صادق کسی ست کہ از

از ما در این و پدران و فرزندان و پیرا در پیوسته بودی و رسول خدای گردد و آن از همه  
کس بیزار باشد من محبت آن کس است که بر حکم نص کلام الله رود و بدوستی حق صادق باشد  
تعب از آن فرمود که ایشان عارفان عاشق بی نیازی بودند و ایشان بختان بوقت چاشت از دست  
آنگاه فرمود که وقتی خواجہ حسن بصری رح را پرسیدند که عارف کیست گفت کسی از دنیا احوال  
کنند و هر چه باشد در دوستی حق ایشان را کند آنگاه فرمود که خصلت عارفان اخلاص است در محبت آنگاه  
فرمود که عزیز تر چیزها در جهان اینست که درویشان با درویشان نشینند و هر چه در غایت باشد بیکدیگر  
گویدند و صفا گویند و بهترین چیزها اینست که درویشان از درویشان جدا گردند پس یہانی کہ  
از عاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی خدای بچہ توان کرد فرمود کہ دشمنی آن چیزها  
کہ خدای تعالی بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد از آن فرمود کہ عارف در محبت کامل کے  
شود فرمود وقتی کہ گفتگوی از میان برخیزد و چنان شود کہ یا دوست مانده یا او بعد از آن بر  
اعتبار مبارک راند کہ صادق در میان عارف دوست کہ در ملک او هیچ چیز با نباشد و او در  
ملک کسی نباشد آنگاه ہم برین محل فرمود کہ وقتی خواجہ سمون محب رح سخن در محبت می گفت  
مهری از هوا فرو آمد بر سر او نشست پس چندان متقارن و باز در دست او نشست باز در کنار  
او نشست پس چندان متقارن بر زمین زد کہ خون از متقارن او روان شد پس بیقتا و جان با او  
چون خواجہ این فوائد تمام کرد مشغول شد خلق و دعا گو با و گشت الحمد لله علی ذلک  
مجلس پایادسم روز چهارشنبه دولت پای پوس مسیتر گشت مولانا بابا و الدین  
صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ احمد کرمانی و چند نفر در پیش حاضر بودند و سخن در توکل عارفان  
انتباه بود فرمود کہ از توکل عارفان آن است کہ توکل ایشان بر خدای تعالی بدیگری  
نباشد و اتفاقات هیچ کس نہ آنگاه ہم درین محل فرمود کہ متوکل در حقیقت اینست کہ برین  
و مومن خلق نہ کسی را شکایت کند و نہ با کسی حکایت آنگاه ہم درین محل فرمود کہ مہتر  
ابا ہیم خلیل راعی مہتر چہیل عم گفت حاجت داری گفت ہنوز بر اچہ از نفس خویش

غائب بود اما با حق تعالی بجهت و باطن حاضر بود بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات است  
در غیبت شوق اگر در آن ساعت ایشان را در سوخته کنند و با ایشان را با علم مخرج کنند و  
بر آلت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن فرمود که توکل عارف برین  
نوع محبت بود که متحیر باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود که خواجہ جنید سحر را پرسیدند که عارف کیست  
گفت آنکه دل را بریده گردانند و هیچ چیز اول از علم دوم از عمل سوم از خلوت یعنی تا ازین چیز  
بریده نگردانند آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگی از علامت عارف پرسیدند  
فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بجزای بدیگری نه بیند بعد از آن فرمود که شنیدم از  
از بزرگی که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نبود عارف نتوان گفت اول  
دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت و آتش گرفتن بذر کوی و بیدار شدن در وقت  
آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر فاس ساعی که نظر او بر حق بود بعد از آن فرمود که  
شنیدم از برادر شیخ شهاب الدین عمر محمد السهروردی ح که پسندیده ترازین دو چیز در دنیا  
نیست اول صحبت فقرا دوم حرمت اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک را ندکه  
توبه چند مقام دارد اول دور بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن  
از متکبران و در رفتن به محبوبان و ستافتن بخیرات و درست کردن توبه و لازم همه توبه و  
ایدا کردن مطالب کردن غنیمت و تصفیه قوه آنگاه هم درین محل فرمود که رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر بود بر ترک گفتن بعد  
از آن فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز است یکی ادب عبودیت و تعظیم حق معرفت  
بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی شیخ ابو بکر شبلی ح را پرسیدند که شوق بالا تر محبت چیست  
ویرا که شوق از دو چیز و آنگاه حکایت فرمود آوازه بعضی آدم برآمد جلوه چیز با نگر میسند گویم و  
ز حق تعالی با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگر میسند گفتند ما بر کسی که بر تو عاصی شود نگریم  
حق تعالی فرمود بعزت و جلال من که نیت شما و هر چه در شما بود بر دست ایشان آشکار کنم

و قریب از آن دور خادم شما گزیده از آن فرمود که چون محب دعوی مملکت کند از محبت بقیته  
 بعد از آن هم درین محل فرمود که محبت دعوی و فاست با وصال و حرمت باطل از وصال و  
 حرمت وصال از مشاهده نظر محبت است که نگاه دارد و سیر خود را و گوش دارد و نفس خود را بگذارد  
 نماز و فرائض بعد از آن فرمود که وقتی حجاجه بنیدرج را پر خیدند که رضای محبت چیست فرمود  
 آنکه محبت و دفع را از مملکت و ملکیت بروست راستش بدارند و نگویند که بر دست چپ میاید نما  
 بعد از آن هم درین محل فرمود که اول چیزی که پرتبه فریخته گردید چیست گفت معرفت  
 و ما خلقتکم لیکن ذالک لیس الا لیعبدون آنگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است چیزی را  
 را در هر چیزی از او که خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار و لیا آمده است که حق تعالی  
 چون مجتبیان را ندیده گردند با او از خویش آن رویت چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و آله وسلم نظر کرد چون حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان و بی کام و بی مکان از محبت  
 آنکه حضورت در مکان از او صاف بود گشت با وضاحت حق تعالی آنگاه فرمود که فرمای قیامت  
 انا و صدقنا عاشقان را از صدق محبت می گردانند سوال کنند و اگر کسی ازین عاشقان  
 که دعوی محبت کرد در صادق و ثابت نه آید شرمند گردند که روی خود میان مجتبیان ننهند  
 پس نما آید که این عاشقان صادق نه بودند و او را از میان عاشقان دور کنند بعد از آن  
 بر لفظ بسیار که را انداخته محبت کسانی اند که بواسطه استاد سخن دوست می شنوند که اگر در  
 حسن و خوبی بپای یعنی دل عاشق نشود مگر سخن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون بپیرد  
 شود در مردمی بپشت آنکه فرمود که در یادیه در ویشی را دیدند که مرده است و می خندد و پرسیدند  
 که تو مرده چه می خندی گفت محبت خدای چنین بود بعد از آن هم درین محل فرمود که ذل  
 آن بود که از حال خود فانی بود و بشا به دوست باقی و حق تعالی مستولی در اعمال او بود  
 او را بخود هیچ اختیار نبود و ماعش قرار در این راه آمد سلوک را فرمود که روزی مالک تیار را  
 پرسیدند که ملازمت کردن پروردگار دوست البته بگردد بود فرمود که ملازمت کند پروردگار

دوست الهی و اصول تکلیف یعنی وصال بعد از آن فرمود که رابع بجز این روش سه راه  
 کردند که فاضل دین اعمال کدام است گفت فاضلترین اعمال عمارت اوقات است هر که  
 دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادی از آن نداده است پس او در وضع زن بود و دعوی بزرگی  
 است که او از مرادات خویش فانی گردد و بر ادق باقی شود و نامش آن بود که نهاده بود  
 حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او جواب نگویید اگر ادبندگی زیرا چه اهل محبت را  
 نه اسم است و نه رسم و نه چرب آب آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان بنیونی  
 که اهل مشق جز دوست بدگیری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست مشاوشد و بچکار اندر و نزدیک  
 بود و بچکار که در خدمت دوست انش نگیرد و بچکار و محبت نزدیک بود و هر که خاطر او بخیمه دوست  
 ندارد او هیچ دریغ است بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون با مداد بر خیزد از شب بیدار  
 نبود بعد از آن فرمود ادم الله تعالی چشم رآب کرد فرمود که ای فاضل نوشته مبارک این سفر را که  
 در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود که اهل محبت طایفه اند که در میان ایشان  
 و در میان حق هیچ مجالی نیست بعد از آن فرمود که عارف در محبت کسی است که هیچ چیزش  
 محجب نیاید زیرا چه تسلیم دعوی در یک چیز نشود و وقتی که از دست داد و آنگاه فرمود که فاضلترین  
 اوقات اینست که از خاطر و سواس نفس رسته باشی و مردمان از خلق بر توسته باشند پس گفت  
 بر که محبت داد و اندر و فقر او را و محبت نهند او و فریفته شود آنگاه فرمود که عارفان می گویند که بهترین  
 نوعی سنت که بنده بدان منور گردد و در احوال خویش پس آن برسد بر همه عجبان و در تمکین بعد از آن  
 فرمود که اهل آموهی از آب است و خاک پس کی که آب بروی غالب است به طاعت و ریاضت میرسد  
 جالی اگر بعین کشد تعجب گردد و او بمقتضی و نرسد کسی که خاک بروی غالب گیرد و لا بد او را باینک  
 ناید بوقت سختی پایی داشت تا کاری را شاید آنگاه هم درین محل فرمود که چون حق تعالی اجازت  
 که آب را بیا فرید از بهر احوال چون او گیرد و از طعام طعم او گرداند چون الوانها بیاخت از لون  
 آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه مطعوم را بیاخت طعم آب بخت از خوردن و

لذت و جایایند از لذت خیر ندارد و چون من الما و کل شیء حی تعبد لئان بخدمت خواهم  
در پیشی حاضر بود پرسید که مجنون کیست گفت آنکه همه در آغاز عشق تا چیر گردد دوم و سوم نماید  
شود گفت بقاء و فدا چیست گفت بقا حق است گفت تجرید چیست گفت صفات محبوب  
بدل و صفات محبت نشینند فلذا انا محبته گفت که سمعنا و کبراً فرمود که در میان دوم از بزرگ  
شنیدم که تو با اهل محبت بر سه نوع است اول ندامت است دوم بزرگی معاشرت سوم خود را  
پاک کردن است از مظالم و خصومت بداران فرمود که علم چیزی است محیط و معرفت چیزی است  
او محیط پس خدا کجاست یعنی علم خدای راست و معرفت را هر دو محیط باشند آنگاه فرمود که وقتی  
عارفی را سرخالص بود هیچ فعل او صافی نبوده آنگاه فرمود و هر کسی را دوست داری با بر سر  
او بارانی آنگاه فرمود که توبه لغو است چه چیز است در میان اهل سلوک اول کم خوردن از  
هر روزه دوم کم گفتن از هر طاعت سوم کم گفتن از هر دعا اول خوت دوم رجا سوم محبت  
پس در ضمن خوت ترک گناه است تا نذر آتش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است  
تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتهاد و فکر با کردن است تا  
رضای حق حاصل شود و گفت که عارف در محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر  
حق گفتن چون خواهی دیدین نواید رسید چشم پر آب کرد فرمود مسافر می شودم جایی که دفن ما  
خواهد بود یعنی در اجمیری روم هر کسی را و داع کرد دعا گوید برادر در دست دو ما به در راه بودیم  
بعد از آن در اجمیر رسیدیم و آن روز اجمیر از آن هندوان بود مسوره زهد و مسلمانی چنان بود  
چون قدم مبارک خوابه آنجا رسید چندان اسلام ظاهر شد که آن را حمد نمود احمد بن محمد بن علی و یک  
مجلس دو روز و نیم در آنجا مجلس آخرین همین بود در مسجد جامع اجمیر دولت پایوب  
حاصل شد در دیشان و غزیزان اهل وضع و مردیان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت  
بر لفظ مبارک را ند که دنیایی ملک الموت چه نیز و گفتند چرا گفت از آنکه در حدیث مسطور است  
قال النبی علی الله علیه و آله و سلم الموت جبرئیل ان یکتب مرگ بی است که دوست را بدست

باز

می رساند آنگاه فرمود که دوستی آنست که اولیبل یا دکنی که دلهای آفریده شد مخصوصاً از برای  
آنکه تا گردوش که طواف کند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای  
بنده من چون ذکر من بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمنی محبت است آنگاه  
فرمود که عارفان آفتاب صفت اند بر جلگی عالم می تابند که از انوار ایشان همه عدد باقی  
چون خواص این فوائد تمام کرد دیگر میت فرمود که ای درویش ما که اینجا آورده اند درین ما  
اینجا خواهد بود میان چند روز ما سفر خواهیم کرد شیخ علی سحری حاضر بودند و از فرمان شنبه که خیال  
بنویس بر دست شیخ قطب الدین بختیار کاکی مایه تا درویشی رود که خلافت او را دادیم که دلی  
تمام است بعد از آن شال تمام شد بدست دعا گو داد روی بر زمین آوردیم خوان شد  
که نزدیک بیاض یک تر شدیم و ستار با کلام بر سرین بدست خود نهاد و صاحب شیخ عثمان باونی  
و دسلع در بر دعا گو که در مصحف و متصلاً نیز داد فرمود این امامتی است از رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم از خواجگان چشت ما ببارسیده است من تو را دم و روان کردم باید که چنانچه ایشان ما  
بجا آوریم شما نیز حق این بجا آید تا فردای قیامت میان خواجگان ما شمرند و نگردانی ما  
سر بر زمین آورد و دو گانه نماز گذارد فرمود بدو بجزای سپردم و تریزنگاه و عت رسانیدم بعد از آن  
سخن فرمود که چهار چیز از گوهر نفس است اول درویشی که تو نگری نماید دوم گرسنه را سیر گرداند  
سوم اندوگین که شادی نماید چهارم مردی که با او دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبه  
ابل محبت چنان است که اگر پسند شب نماز گذاردی گوید که ما را فراغت نیست اما اگر دیکل لوت  
می گردیم و هر جا که در مانده است او را دست می گیریم چون خواص درین فوائد بود دعا گو خوان  
سر بر قدم آورد روان شود ضمیر روشن که در سخن بود بر فرمان شد بسیار خاستم سر بر قدم  
آوردیم فاطمه خواند گفت روی خراشی و مروده بایش باز روی بر زمین آوردیم باز گشتم در  
حضرت دلی آمدیم و سکونت کردم جلگی عالم از ابل صفت و امیر و جز آن بر دعا روی نهادیم  
روزی میان دلی گذشته بود که آینده بیامد خبر آورد که شیخ از روان کردن بدست روز جزایات بود



که به دست حق پیوستند همان شب خاطر خواب بوس مصلّا بودم در خواب شدم خواهر را دیدم  
گوئی در زمین عرش استاده کرده اند من سر نهادم و ازین بادریرس کردم فرمود خدا یتقانی  
نرا بنیامردید و نزدیک گزویان و ساکنان عرش مقام داد اینجایم با شتم علوم کتابانی و  
نواهد سلوک در محمود نوشته شد الحمد لله علی انک

## خاتمه و منتهی

الحمد لله والثناء که درین آوان فرخنی تو امان کتاب فیض کتساب سعادت مآب بنیکو سپایه دارین  
بهتر ذخیره کونین شمر کمالات الصالحین عاوی مذاکر الکاملین الموسوم به دلیل العاشرین  
که دیدنش باعث حصول مرادات دلی و مقاصد قلبی است و مطالعه اش موجب

وصول حقائق سیردی در مطبع فیض منبع عالیجناب معالی القاب علیه السلام  
را نور منشی نول کشور صاحب سی آئی ای - دام آقباله

واقع شهر کانیو رحه سما الله عن آفات الدجور بار

اول در ماه مارچ ۱۳۸۹م مطابق شهر ربیع الثانی

سنه ۱۴۱۰ هجری و کوشش کاکنان مطبع

مذکور لباس الطبع در بر

کشیده بقالب طبع

در رسید

نقطه



۲۳۳۲  
۲۰



۲۹۲۳۶

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY**  
**ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

---

